

مسائل اوپک و بازار نفت

در آینه یکصدمین اجلاس سازمان گروه گزارش



یکصدمین اجلاس کنفرانس سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک)، طی روزهای ۵ لغایت ۷ ژوئن سال میلادی جاری (۱۶ تا ۱۸ خردادماه ۱۳۷۵) با شرکت وزیران نفت و انرژی کشورهای عضو در محل دبیرخانه سازمان در وین تشکیل شد. داغ‌ترین موضوع دستورکار اجلاس، بازگشت عراق به بازار بین‌المللی نفت بود، لکن در واقع این موضوع پوششی بود که تحت لوای آن وزیران سازمان کوشیدند معضلات بنیادی مربوط به بحران هویت و مسائل اساسی دیگری را که موجودیت سازمان را تهدید می‌کند مخفی نگهدارند. مقاله حاضر بر آنست که ابتدا به ریشه‌یابی این معضلات پردازد؛ پیشنهادها و راه‌کارهایی برای آنها ارائه کند؛ و در نهایت مسائل اجلاس اخیر را در سایه آنها مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

سازمان اوپک در طول حیات خود فراز و نشیب‌های متعددی را پشت سر گذاشته است، لکن بطور کلی سه یا چهار دوره را می‌توان برای آن در نظر گرفت. تأسیس سازمان در سال ۱۹۶۰ میلادی حساسیت زیادی ایجاد نکرد و رسانه‌های بین‌المللی و تخصصی جهان اهمیت زیادی به انعکاس اخبار مربوط به این رویداد ندادند. این بی‌اعتنایی در طول دهه ۱۹۶۰ ادامه داشت و بار دیگر این فرضیه تاریخی را اثبات کرد که برای هر مسأله و یا پدیده‌ای، ظرف زمان و مساعد بودن اوضاع اقتصادی-سیاسی در سرلوحه شرایط لازم برای کارکرد مؤثر و موفق آن به حساب می‌آید. چنان می‌نماید که در دهه ۱۹۶۰ هنوز این شرایط به نحو مطلوبی ایجاد نشده بود و لذا دهه نخست فعالیت سازمان را می‌توان «عصر انفعال» نامید.

با شروع دهه ۱۹۷۰ کشورهای تولیدکننده نفت به تدریج آگاهی بیشتری نسبت به منافع ملی خود در برخورد با شرکتهای بزرگ نفتی پیدا کردند و خواستار مشارکت بیشتر در بهره‌برداری از منابع نفتی خود شدند. این خواست در نهایت منجر به ملی شدن صنعت نفت در بسیاری از این کشورها

شد. دهه ۱۹۷۰ را می‌توان «عصر اقتدار» کشورهای اصلی تولیدکننده نفت دانست. در واقع در این دوره اوپک در اوج قدرت سازمانی خود در برخورد با شرکتهای نفتی بین‌المللی و دولتهای متبوع آنها قرار داشت.

از اوایل دهه ۱۹۸۰ علائم تضعیف و تشنج و تشتت در جبهه کشورهای تولیدکننده نفت ظاهر شد. این روند تحت تأثیر چند عامل بود:

نخست آنکه از اواسط دهه ۱۹۷۰، در پی افزایش اولیه بهای نفت در سال ۷۴-۱۹۷۳، تمهیداتی توسط کشورهای صنعتی و در قالب «آژانس بین‌المللی انرژی»^۱ اتخاذ شده بود و بتدریج آثار خود را نشان می‌داد.

دوم آنکه به صورت محسوس شرایط اقتصادی-سیاسی جهان در حال گذار و تحولی بود که در پایان دهه، و به صورت فروپاشی بلوک شرق اروپا و شوروی و سربرآوردن آلمان واحد، پایان دوران جنگ سرد و بسیاری تحولات دیگر، متبلور شد.

سومین عامل که در ارتباط با عامل ثانوی فوق‌الذکر است، ایجاد شکاف سیاسی-اقتصادی در بین کشورهای

تولیدکننده نفت اوپک بود که آثار خود را به صورت تشتت سازمانی و پراکندگی نقطه نظرات و سیاستهای اعلام شده از سوی اعضا نشان می‌داد. تضعیف اوپک در سال ۱۹۸۶ میلادی به شدیدترین حالت خود رسید. سقوط بهای نفت، سازمان را تا آستانه فروپاشی کامل برد.

اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی را سازمان اوپک به صورت «مدیریت بحران» به پیش برد. لکن بتدریج همراه با ثبات بیشتر قیمت‌ها اعتماد به نفس بیشتری به کشورهای عضو حاکم شد و اعضا توانستند بتدریج اقتصاد داخلی خود را با کاهش درآمدها منطبق سازند و مقتضیات و ملزومات شرایط جدید سیاسی-اقتصادی جهان را هضم کنند. چنانچه بخواهیم در مورد دهه ۱۹۹۰ از دیدگاه صنعت و بازار نفت قضاوت کنیم، به نظر می‌رسد تا این زمان بتوان از آن به عنوان عصر تثبیت یاد کرد.

مسائل اوپک در دوره‌های مختلف

ذکری اجمالی از تاریخچه فعالیت اوپک و تفکیک آن به ادوار چهارگانه انفعال، اقتدار، تضعیف و تثبیت، برای ارائه چارچوبی به

منظور تجزیه و تحلیل مسائل اوپک با توجه به شرایط زمانی این مسائل صورت پذیرفت. اینک با سهولت بیشتری می توان مسائل سازمان را با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی در هر دوره در نظر گرفت و از سوء تفاهم و اشتباهی که در بسیاری از تحلیلها موجود است، که برحسب آن موضوعات را به دور از زمینه های آن مورد نقد و ارزیابی قرار می دهند، اجتناب کرد.

بطور کلی مسائل اوپک را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

دسته اول مسائلی است که بطور اجمال در بحث گذشته مربوط به ادوار تاریخی حیات اوپک مورد اشاره قرار گرفتند. این گروه از مسائل، که از آنها بعنوان «عوامل زمینه ساز» یاد خواهیم کرد، برای سازمان به نحوی است که باید توسط کارشناسان خود آنها را بشناسد؛ مورد تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری قرار دهد؛ و نهایتاً تصمیم ها و سیاست های خود را با آنها تطابق بخشد و یا در جهت خنثی ساختن آنها تنظیم کند.

دسته دیگر از عوامل، که برای سهولت پیشبرد بحث آنها را «علل و عوامل تصمیم گیری» نام گذاری می کنیم، در واقع اجزاء و مؤلفه های تصمیم ها و سیاستهای سازمان را تشکیل می دهند و موضوع اصلی جلسه های کارشناسی و کنفرانس وزرای اوپک را شامل می شوند.

در گروه عوامل زمینه ساز به آمار و نتایج رویدادهایی نظیر جنگ اعراب و اسرائیل، انقلاب اسلامی ایران، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، فروپاشی بلوک شوروی، ظهور بورسهای نفتی، روند تولید در مناطق غیر اوپک، حمله عراق به کویت، مسائل زیست محیطی مربوط به انرژی و نفت و بالاخره مسائل مربوط به سرمایه گذارهای نفتی اشاره خواهد شد. در مقابل در بخش «علل و عوامل تصمیم گیری» عمدتاً موضوع سیاستها و نقطه نظرهای سازمان و کشورهای عضو آن را در رابطه با تولید و قیمت گذاری مورد بحث قرار می دهیم و مواضع کوتاه مدت و بلند مدت ممالک عضو را مورد نقد و ارزیابی قرار خواهیم داد.

علل و عوامل زمینه ساز تصمیمات اوپک

همان گونه که اشاره شد این عوامل تا حدود زیادی در خارج از حیطه کنترل اوپک عمل می کنند و سازمان باید با شناخت آنها، عکس العمل مناسبی را در سیاستها و

تصمیم های خود نسبت به آنها ابراز کند. اینگونه عوامل را می توان به سه گروه سیاسی، اقتصادی و نفتی تقسیم نمود که ذیلاً به تشریح هر یک از آنها می پردازیم:

۱. نقش مؤلفه ها و تحولات سیاسی در تصمیمات اوپک

از بدو به کارگیری نفت در شکل نوین آن، همواره کاربرد آن در صحنه ها و ابعاد گوناگون با سیاست و تصمیم دولتها عجین بوده است. از یکسو در جنگهای اول و دوم جهانی دسترسی به نفت نقشی استراتژیک و خطیر در جناح بندی و موازنه قدرتهای درگیر ایفا کرد و از سوی دیگر نهضتها، انقلابها و سایر اعتراض ها و تشنجات ممالک نفت خیز جهان سوم در برابر استعمار و نفوذ خارجی ابعاد سیاسی مربوط به نفت را گسترش داد. با گذشت بیش از نیم قرن از تاریخ تحولات سیاسی مربوط به صنعت و بازار نفت تقریباً کلیه نقش آفرینان این صحنه این اصل اساسی را پذیرفته اند که «قضیه نفت مهمتر از آن است که بتوان کلیه امور آن را به ساز و کار اقتصاد آزاد و بازار سیرد» و دخالت دولتها در این فرایند امری اجتناب ناپذیر است.

در واقع تشکیل اوپک نیز برای تحقق همین اصل بود، هر چند که سازمان در خصوص تحولات مسائل سیاسی عمدتاً بصورت انفعالی عمل کرده است و علیرغم تبلیغات جهانی هیچگاه در طول تاریخ فعالیت خود، از نفت به عنوان یک سلاح سیاسی بهره برداری نکرده است. این نکته بسیار حائز اهمیت است که در جریان جنگ

رمضان در اکتبر ۱۹۷۳ که متعاقب آن چند کشور عرب عضو اوپک (و نه سازمان اوپک) اقدام به تحریم نفتی چند کشور اروپایی و آمریکا کردند، رسانه های غربی چنان جنجال تبلیغاتی راه انداختند که گویی ارکان نظام جهان در حال فروپاشی است و این تبلیغات برای بیش از یک دهه ادامه داشت و هنوز هم مورد اشاره قرار می گیرد.

در مقابل، مشاهده می شود در حال حاضر سه یا چهار کشور عضو اوپک تحت انواع گوناگون تحریم نفتی از سوی آمریکا و بعضی دیگر از ممالک صنعتی قرار گرفته اند و این امر نه تنها انعکاس چندان منفی در رسانه های جهانی ندارد، بلکه کما بیش با مساعدت و همکاری آشکار و پنهان بعضی دیگر از اعضای اوپک همراه است.^۱

انفعال اوپک در خصوص مسائل و تحولات سیاسی مربوط به نفت صرفاً محدود به سوء عکس العمل در برابر تحریمهای نفتی شرکای ایشان در اوپک نیست، بلکه در عرصه های دیگر نیز غالباً سازنده و در جهت منافع جمعی کشورهای تولید کننده نفت بوده است. از جمله این عرصه ها می توان به آثار نفتی انقلاب اسلامی ایران، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و بالاخره حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ میلادی اشاره کرد. در کلیه این تحولات سایر اعضای اوپک که طرف اصلی درگیری نبودند، در عوض آنکه در جریان حادثه و یا بعد از آن ضمن رعایت تصمیم های قبلی سازمان با تشریک مساعی در پی یافتن بهترین راه حل و سیاست برای مواجهه با بعد نفتی قضیه برآیند، بیش از



رقبای خارج از سازمان به بهره برداری سریع از شرایط جدید پرداختند و گویی در واپسین دوران پس از این حوادث اصلاً سازمانی برای وحدت بخشیدن و انسجام سیاستهای این کشورها موجود نبوده است!

دخالت سیاست در مسائل نفتی محدود به حوادث سیاسی، که معمولاً ماهیتی غیرقابل پیش بینی دارند و در فوق به آنها اشاره شد، نیست و در شرایط عادی نیز این دخالت و تداخل وجود دارد. از جمله علل و عوامل و شواهدی که حکایت از اجتناب ناپذیر بودن دخالت سیاست در مسائل صنعت و بازار نفت دارد، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

الف) درآمد نفت در اغلب کشورهای تولیدکننده این ماده بخش اعظم بودجه عمومی کشور و دولت را تشکیل می دهد. بدیهی است ملاحظات سیاسی مربوط به بودجه این قبیل کشورها، صنعت نفت را در معرض حساسیتهای دولتی و افکار عمومی در این کشورها قرار می دهد.

ب) علاوه بر دخالتهایی که تا قبل از دهه ۱۹۷۰ دولتهای متبوع شرکتهای بین المللی نفتی برای تحکیم وضع آنها در کشورهای تولیدکننده نفت به عمل می آوردند، از زمان افزایش اولیه بهای نفت در سال ۷۴-۱۹۷۳ و تأسیس آژانس بین المللی انرژی، «امنیت انرژی» یا تعریف خاص خود که شامل دسترسی فیزیکی به نفت و قیمتهای اقتصادی (بخشوانید ارزان!) است، در سرلوحه سیاستهای انرژی ممالک صنعتی قرار گرفته است. این موضوع از ابعاد گوناگون دخالت

دولتهای این قبیل کشورها را در مسائل نفتی ملی و بین المللی توجیه و ایجاد می کند. (پ) ملاحظات و اقدانات زیست محیطی که در سالهای اخیر بیش از پیش بر توجه به آنها افزوده شده است، باب دیگری است که دخالت دولتها و سیاست را در امور انرژی و نفت سبب شده است.

۲. نقش عوامل اقتصادی در تصمیمات اوپک

علی رغم تلقی عمومی از اوپک، اساساً این سازمان یک نهاد اقتصادی است و دخالت عوامل سیاسی و به طور کلی سیاسی شدن آن به طور عارضی و پیش بینی نشده صورت پذیرفته و در واقع باید نقشی ثانویه نسبت به نقش اقتصادی آن داشته باشد. با توجه به این واقعیت، اوپک نیز مانند سایر سازمانها و مؤسسات اقتصادی چند ملیتی، تحت تأثیر و نفوذ شرایط اقتصادی بین المللی و شرایط اقتصادی کشورهای عضو آن است. در این بخش تلاش بر آن است تا پاره ای از علل و عوامل اقتصادی را که در طول حیات اوپک تحولات قابل توجهی داشته اند و تغییرات آنها تصمیم های اوپک را تحت تأثیر قرار داده است بازگو نماییم. اهم این عوامل به قرار زیر است:

الف) نظام اقتصادی جهان در طول حیات اوپک، نظام اقتصادی جهان به نحو چشمگیری دگرگون شده است. ضمناً این تحول از سال ۱۹۹۰ همراه با فروپاشی بلوک شوروی، آرایش و نظم بندی جدیدی پیدا کرده است. در این روند به

سرعت موانع تجاری و سرمایه گذاری بین المللی در حال از بین رفتن است و تجارت آزاد، مکانیسم بازار و رفع بلوک بندی در سرلوحه اقدامات کشورها قرار گرفته اند. با توجه به همین روند است که گروهی از صاحب نظران، اوپک را به عنوان یک عامل کنترل کننده بازار، متعلق به عصری می دانند که پایان آن چند سالی است آغاز شده است و بر این اساس معتقدند در صورتی که سازمان تغییرات اساسی در اهداف و برنامه های خود ایجاد نکند، در آینده نه چندان دور از بین خواهد رفت.

ب) ارزش دلار و تورم جهان سازمان اوپک از بدو تأسیس به علت تسلط دلار بر اقتصاد جهانی، این ارز را برای ارزشگذاری نفت خامهای مورد معامله سازمان انتخاب کرد. گذشت زمان ارزش دلار را در ارتباط با سایر ارزهای جهانی کاهش داد و این کاهش به همراه تورم جهانی، درآمد واقعی حاصل از نفت را برای کشورهای تولیدکننده این ماده شدیداً کاهش داد.

مطابق بررسی های انجام شده توسط دبیرخانه اوپک، ارزش شاخص نفت اوپک در سال ۱۹۹۵ که معادل تقریبی ۱۸ دلار هر بشکه بوده است، «برحسب شرایط واقعی» (که کاهش ارزش دلار و تورم جهانی را در محاسبات خود به کار گرفته است)، کمایش معادل ارزشی است که یک بشکه نفت در سال ۱۹۷۳ میلادی (حدود ۳ دلار هر بشکه) داشته است. این موضوع مکرراً در دستورکار اجلاسهای وزرای اوپک قرار گرفته است، لکن هیچگونه تصمیم جدیدی نسبت به تغییر آن اتخاذ نشده است.

پ) وضعیت اقتصادی کشورهای عضو اوپک

متعاقب افزایشهای اولیه و ثانویه در بهای نفت، کشورهای عضو اوپک با درآمدهای کلانی مواجه شدند که در بسیاری از این کشورها قدرت جذب آن وجود نداشت و موجبات اختلال در نظام مالی و پولی بین المللی را فراهم کرد. لکن طی سالهای بعد در نتیجه سوءمدیریت اقتصادی در غالب این کشورها و همچنین تشنجات و جنگهای متعدد در پاره ای از آنها، عمده کشورهای اوپک به همان سرعت که ثروتمند و مرفه شده بودند، با آهنگ مشابهی به صورت کشورهای شادیداً بدهکار و نیازمند درآمدند. در حال حاضر مجموع بدهیهای خارجی کشورهای عضو اوپک به رقم ۳۵۰ میلیارد دلار بالغ می گردد که از بین آنها اندونزی با



۸۵ میلیارد دلار و ونزوئلا با بیش از ۴۰ میلیارد دلار بدهی در رأس جدول قرار دارند. البته این بررسی وضعیت عراق را، که هم بعد از فقر و فلاکت داخلی و هم از نظر میزان بدهی خارجی وضعیتی استثنایی یافته، منظور نکرده است. بدیهی است وخامت اوضاع اقتصادی در کشورهای اوپک تأثیر جدی بر سیاستها و تصمیم های سازمان بر جای خواهد گذارد و یکی از عوامل مهم در جهت تضعیف اوپک در سالهای اخیر بوده است.

۳. تحولات صنعت و بازار نفت و آثار آن بر سازمان اوپک
نظر به اهمیتی که این بخش نسبت به دو بخش گذشته، یعنی عوامل سیاسی و اقتصادی مؤثر بر تصمیم ها و سیاست های اوپک دارند، عوامل و تحولات آن را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار می دهیم.

در واقع پس از جنگ دوم جهانی، و حتی می توان گفت تا اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی، صنعت جهانی نفت عمدتاً متشکل از تعدادی شرکت بین المللی بزرگ نفتی بود که انحصار کلیه مراحل صنعت و بازار، از اکتشاف و تولید گرفته تا پالایشگاه، خطوط لوله و مناطق تحویل سوخت به مصرف کننده نهایی، را در اختیار داشتند. از اوایل دهه ۱۹۷۰ این انحصار با دخالت اوپک تا حدی شکسته شد و تا اندازه ای کنترل قیمت گذاری نفت در بازار بین المللی در اختیار سازمان قرار گرفت.

دخالت کشورهای عضو اوپک موجب از هم گسیختن زنجیره انحصار حاکم بر بازار نفت شد و موجبات نوسانات شدید در بهای نفت را فراهم آورد و از آن زمان بازار آزاد (Spot Market) فروش نفت ظهور کرد. این امر اقدام سازمان یافته کشورهای صنعتی را در پی داشت که به صورت تأسیس «آژانس بین المللی انرژی» تحقق یافت و تحت دستورالعملها و توصیه های آن رشد مصرف انرژی در این کشورها، در نتیجه صرفه جویی در مصرف و افزایش راندمان بهره برداری، کاهش یافت و با جهت دادن سرمایه ها، تولید از مناطق خارج از اوپک رو به افزایش گذارد.

در نتیجه مجموع این تحولات و مهمتر از آنها، تغییر سیاست اوپک به صورت دفاع از سهم بازار به جای دفاع از قیمت، سیستم قیمت گذاری ثابت (fixed pricing system) سازمان که بر حسب آن اوپک نفت خام شاخصی داشت و با توجه به آن برای کلیه نفت خامهای کشورهای عضو قیمت گذاری

می کرد، در سال ۱۹۸۶ از هم گسیخت، که این امر سقوط قیمت های نفت را در بازارهای جهانی در پی داشت. با ذکر این تاریخچه اجمالی از مسائل مربوط به نفت که اوپک پشت سرگذاشته است، عوامل اساسی زمینه ساز در حوزه مسائل نفتی را که اوپک با آنها مواجه است می توان به صورت زیر فهرست کرد:

الف) مالیات تبعیض آمیز علیه نفت
این امر به نحوی است که در کشورهای صنعتی درآمد مالیاتی حاصل از هر بشکه نفت خام، چندین برابر بهایی است که تولیدکنندگان بابت فروش آن کسب می کنند. ادامه چنین سیاستهایی تقاضا برای نفت را شدیداً کاهش خواهد داد و موجبات کاهش درآمد کشورهای عضو را فراهم خواهد آورد.

ب) آثار سیاست های زیست محیطی بر مصرف نفت
در سالهای اخیر همراه با حساس شدن مسائل محیط زیست، این مسأله به صورت حادثه تری مطرح شده است و مستلزم تجدید ساختار بیشتر در کیفیت فرآورده های سنگین و هزینه های بالاسر عملیاتی است. آثار مربوط به پدیده های گرم شدن کره زمین global warming و آثار گلخانه ای-green house effects نیز از جمله دیگر مسائل این مقوله است.

ج) نگرانی کشورهای صنعتی درباره افت عرضه انرژی و نفت
این مسأله که در واقع از هنگام افزایش اولیه قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ مطرح شد، از اوایل دهه حاضر وارد مرحله جدیدی شده است که طی آن تولیدکنندگان، تأمین امنیت عرضه نفت را در برابر تأمین امنیت تقاضای آن مطرح ساخته اند.

ت) ضرورت تجدید یکپارچگی Reintegration در صنعت نفت.

از سال ۱۹۸۶ همراه با سقوط بهای نفت و نوسانات شدید قیمت ها در دوره بعد از آن، برخی از صاحب نظران چنین اظهار نظر کرده اند که تنها راه جلوگیری از این نوسانات بازگرداندن نوعی یکپارچگی به صنعت نفت است که قبل از دهه ۱۹۷۰ توسط شرکتهای بزرگ نفتی با در اختیار داشتن کلیه مراحل صنعت، از اکتشاف و تولید تا فرایند پالایش و سیستم توزیع، اعمال می شد. برای تجدید این یکپارچگی، پیشنهاد اصلی ارائه شده سرمایه گذاری مشترک شرکتهای بزرگ نفتی و دولتهای کشورهای تولیدکننده ذکر شده است. هر چند که رهیافت تجدید یکپارچگی در

سالهای اخیر طرفداران زیادی پیدا کرده است و به نظر می رسد چنانچه با دقت نظر مورد توجه قرار گیرد تا حدی بتواند مشکل پراکندگی در صنعت و بازار نفت را حل نماید، لکن باید ابعاد گوناگون آن و بویژه، شرایط مشارکت و سرمایه گذاری از هر نظر مورد بررسی قرار گیرد.

ث) سرمایه گذاری جهانی در صنعت نفت

در سالهای اخیر همراه با فروپاشی بلوک شرق و شوروی، روند سرمایه گذاری در صنعت نفت بویژه در بخش بالادستی-up stream افزایش یافته و مناطق مختلف جهان برای جذب سرمایه گذاری در صنعت نفت خود تلاش های زیادی انجام داده اند. این فرایند سبب تولید بیش از حد انتظار از مناطق خارج از کشورهای اوپک شده است و پیش بینی می شود روند آن در سالهای آتی نیز ادامه یابد. برای سازمان اوپک به عنوان مهمترین جناح نفتی جهان که بیش از سه چهارم ذخایر اثبات شده جهانی را در اختیار دارد، این مسئله مطرح است که با این موضوع چگونه برخورد کند و تا چه حد می تواند سیاستها و راه کارهای مشترکی را در مقابل سرمایه گذاران خارجی پیشه سازد.

مؤلفه های سیاست گذاری و تصمیم گیری

در اوپک

عواملی که در سطور گذشته تشریح شد عمدتاً مسائل زمینه ساز و به اصطلاح «برون سازمانی» اوپک را تشکیل می دهد که سازمان باید با شناخت و مورد توجه قرار دادن ابعاد آن، تصمیمات و سیاستهای مقتضی را اتخاذ و پیگیری نماید. گروه دیگر از مسائل، موضوع های «درون سازمانی» اوپک را تشکیل می دهند که سازمان باید نسبت به آنها به موضع گیری مشترک و عقلایی و در برگیرنده منافع نسبی کلیه اعضا دست یابد. اهم این موضوع ها بر حسب اولویت نسبی که مورد توجه سازمان است به قرار زیر است:

۱. کنترل تولید یا قیمت

کنترل این دو عامل، که هر یک از آنها همواره یکی از اجزای اصلی فرایند تصمیم گیری و سیاست گذاری در اوپک بوده است، بر حسب عقیده اغلب صاحب نظران «فلسفه وجودی» و زیربنای سازمان را تشکیل می دهد. در واقع مهمترین معیار ضعف یا قوت اوپک در مواجهه با معضلات بازار و صنعت جهانی نفت، در میزان موفقیت در

این کنترلها است که در تحلیل نهایی انعکاس آن در سطح درآمدهای کشورهای عضو سازمان مشاهده می شود.

عملکرد اوپک در این مورد بعد از دهه اول تأسیس، که در واقع سازمان فعالیت چندانی نداشته است، به سه دوره قابل تقسیم است:

دوره اول دهه ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۲ را در بر می گیرد، که طی آن سازمان افزایش اولیه قیمت نفت را حفظ و تحکیم کرد. این دوره با تقویت اوپک، عکس العمل شدید کشورهای صنعتی، و افزایش اهمیت و اعتبار سازمان در صحنه جهانی همراه بود. به عبارتی این دوره را می توان «عصر طلایی» فعالیت اوپک نامید، زیرا در واقع هم شرایط زمینه ساز سیاسی - اقتصادی جهان، و هم اراده سیاسی کشورهای عضو آن (تحت تأثیر پایداری افکار عمومی و مبارزات ضد استعماری) در بهترین وضعیت قرار داشت.

دوره دوم، دوره پنجساله ۱۹۸۲ (تاریخ اولین سهمیه بندی در اوپک) تا سال ۱۹۸۶ و سقوط بهای نفت را در بر می گیرد. در این دوره توان سازمان، تحت تأثیر تشنجات درون سازمانی، به بارنشستن سیاستهای کشورهای صنعتی در زمینه صرفه جویی و کارایی در مصرف، تولید بیشتر از مناطق خارج از اوپک، و افزایش ذخیره های استراتژیک، رو به افول گذارد. سازمان تلاش کرد برای جبران ضعف خود در دفاع از کنترل قیمت، با توسل به سهمیه بندی و کنترل تولید، تسلط خود را بر بازار حفظ کند. این دوره را از جهاتی می توان عصر بلوغ اوپک نامید، چرا که بتدریج کشورهای عضو سازمان با واقعیتهای صنعت و بازار نفت آشنا تر شدند و در صورتی که با تأمل و اندیشه عمیق تری نسبت به این واقعیتها عکس العمل نشان می دادند، قادر بودند از فاجعه سقوط قیمت در سال ۱۹۸۶ که سازمان را تا مرز اضمحلال کامل برد، جلوگیری کنند.

بالاخره دوره سوم حیات اوپک از سال ۱۹۸۶ تاکنون را در بر می گیرد. در این دوره اهرم کنترل قیمت گذاری از سیاستهای اوپک حذف شد و اهرم کنترل تولید نیز به صورت بسار ضعیفی مورد توجه قرار گرفت. از آن تاریخ تاکنون در واقع کشتی اوپک بدون ناخدا و دریانوردانی زبده دستخوش امواجی بوده است که زمانی بر حسب رحمت و شفقت «طبیعت بازار» قیمت نفت را اندکی بالاتر برده است و در برهه ای دیگر بر حسب

غضب و شقاوت «دست نامرئی» ادام اسمیت^۳ به مرز سقوط مجدد رسیده است.

همان گونه که در سطور گذشته اشاره شد، اهرمهای کنترل تولید و قیمت مهمترین عناصر و بلکه فلسفه وجودی اوپک را تشکیل می دهند و طی دو سه دهه گذشته در این باره اظهار نظرهای بی شماری در محافل علمی و اجرایی، همایشها و کنفرانسها، کتب و نشریات و مصاحبه ها و سخنرانیها ارائه شده است. بطور کلی صاحب نظران، تحلیلگران و صاحب منصبان غربی، که در اظهارات خود مکانیزم بازار و اقتصاد سرمایه داری را تا حد یک «مذهب» مقدس و غیر قابل تردید و شبهه ارتقا داده اند، از اوایل دهه میلادی حاضر تحت تأثیر فروپاشی بلوک شوروی احساس قدرت بیشتری می کنند. آنها وضع فعلی اوپک را سرانجام محتوم هرگونه «کارتل» و یا انحصاری می انگارند که در صدد کنترل بازار باشد؛ و با اعتقاد به سپری شدن عمر سازمان، در انتظار اضمحلال کامل آن لحظه شماری می کنند.

گذشته از اینکه آیا اطلاق «کارتل» از نظر علمی و کاربردی به سازمانی نظیر اوپک صحیح است و یا این که این اصطلاح صرفاً برای تحریک افکار عمومی غرب و جهان علیه اوپک به کار گرفته شده است، باید گفت این محافل هیچگونه اعتباری برای احتمال تجدید ساختار اوپک، موفقیت سیاست های آن برای بقا و تسلط نسبی بر بازار نفت قائل نیستند. اما جالب توجه است که همین محافل تبدیل «گات» GATT^۴ به «سازمان تجارت جهانی»، حفظ پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) در شرایطی که اصولاً فلسفه وجودی آن (یعنی مقابله با بلوک کمونیسم به رهبری شوروی سابق) از بین رفته، و تحولات دیگری نظیر آن را مورد تأیید و تمجید قرار می دهند!

در مقابل آنها، بسیاری از صاحب نظران مسائل بازار و صنعت نفت، که مسائل اوپک را به صورت بی طرفانه تری مورد بررسی قرار داده اند، معتقدند این سازمان، با توجه به مجموعه شرایط و امکاناتی که در اختیار دارد، و با وجود محدودیت هایش، به اندازه گذشته و حتی مؤثرتر از آن، قادر است از اهرمهای کنترل تولید و قیمت در جهت تحقق سیاستهای خود بهره برداری کند.

این قبیل تحلیلگران، با دیدگاه صاحب نظران گروه اول که بقای اوپک را در روندهای موجود صنعت و بازار نفت ناممکن می انگارند، موافق نیستند. و برخلاف آنها اعتقاد دارند که با تقویت اراده سیاسی در

ممالک تولیدکننده، با عدم تکروری کشورهای عضو در زمینه حفظ منافع فردی در برابر منافع جمعی سازمان، با رعایت مصوبات و تصمیمات سازمان در عمل، و بالاخره با تلاش برای دخالت دادن حداقل مسائل سیاسی و منطقه ای در تصمیمات اقتصادی سازمان، به تدریج می توان نقش و تأثیر اوپک در بازار نفت را احیا کرد. و نیز می توان با اصلاحات به موقع و مقتضی در ساختار سازمان، سیاست ها، دبیرخانه و کمیته های کارشناسی سازمان، روحی دوباره در آن دمید.

۲. سیاستهای اوپک در ارتباط با مصرف کنندگان

بند چهارم از فصل اول اساسنامه اوپک «تضمین عرضه منظم و اقتصادی نفت به کشورهای مصرف کننده» را جزو اهداف اصلی سازمان ذکر می کند. این موضوع حاکی از آن است که برخلاف تبلیغات گسترده رسانه های غربی، سازمان اوپک از ابتدا برای مخاصمه و مقابله با کشورهای مصرف کننده ایجاد نشده است.

خوشبختانه در چند ساله اخیر، برخلاف دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دیدگاههای دو گروه تولیدکنندگان و مصرف کنندگان تا اندازه ای به یکدیگر نزدیکتر شده است. مهمترین ایده ای که در این مورد از سوی اوپک مطرح شده است، نظریه درخواست «تضمین امنیت تقاضا توسط مصرف کنندگان» در برابر «تضمین امنیت عرضه از سوی تولیدکنندگان» است. اما متأسفانه هیچگونه راه حل عملی و قابل اعتنایی برای تحقق این ایده ارائه نشده است.

۳. سیاست اوپک در برابر تولیدکنندگان خارج از اوپک

«غیر اوپک» Non-OPEC واژه ای است که در بازار نفت برای تولیدکنندگان خارج از سازمان اوپک انتخاب شده است. در چند سال گذشته تلاشهای زیادی صورت گرفته است تا بعضی از تولیدکنندگان غیر اوپک به سازمان ملحق شوند و یا آنکه تفاهم نسبی با برخی از آنها که آمادگی بیشتری دارند، بوجود آید.

در این زمینه نیز سیاستهای اوپک به هیچ وجه موفق نبوده است، زیرا در شرایطی که اوپک توانایی تصمیم گیری جمعی و منطقی در بین اعضای خود را به میزان زیادی از دست داده، انتظار الحاق و یا تفاهم از «غیر اوپک» داشتن، غیرموجه است. تنها

پس از رفع مشکلات کوتاه مدت و میان مدت داخلی اوپک است که این سازمان می تواند راه کارها و پیشنهادهای مناسبی در این زمینه به بعضی از کشورهای غیر اوپک ارائه کند. و به نظر می رسد زمینه پذیرش آن در بین بعضی از آنها موجود باشد.

اینک که مسائل و مشکلات مبتلا به سازمان را در ابعاد ساختاری، کوتاه مدت و بلندمدت اجمالاً مورد شناسایی قرار دادیم، با دقت نظر و نگرش عمیق تری می توان اجلاس اخیر سازمان در وین را مورد نقد و ارزیابی قرارداد.

صدمین اجلاس کنفرانس وزیران اوپک در روز پنجم ژوئن سال جاری مسیحی (۱۶ خرداد ماه ۱۳۷۵) در شرایطی افتتاح شد که سازمان برای حفظ قیمتها، مدتی نزدیک به سه سال سقف رسمی تولید خود را ثابت نگهداشته بود. این مسأله ای است که در نوع خود، از سال ۱۹۸۶ میلادی و سقوط قیمتها تاکنون، امری منحصر به فرد به شمار می آید. سؤالی اساسی که در اینجا مطرح می شود از این قرار است:

چرا اوپک علیرغم به کارگیری اهرم کنترل تولید برای این مدت نسبتاً طولانی، کماکان از نگاه تحلیلگران به صورت مجموعه ای با عملکرد ضعیف و رو به افول ارزیابی می شود؟

پاسخ به این سؤال مهم دو وجه دارد که هر دو آنها حکایت از ضعف و بلکه فلج کامل ماشین تصمیم گیری در اوپک دارد.

نخست باید به سقف تولید تعیین شده برای اوپک نظر افکنند. واقعیت این است که در حال حاضر تقریباً همه کشورهای عضو در حال تولید حداکثر خود هستند؛ و بیش از آن توانایی تولید ندارند. از این منظر، ثابت نگهداشتن سقف تولید نه تنها یک مزیت به شمار نمی آید، بلکه حکایت از کند شدن اهرم کنترل تولید اوپک و قدرت مانور آن دارد. علاوه بر این، به نظر می رسد اهرم کنترل تولید برای سازمان کاملاً به صورت یکسویه و صرفاً جهت افزایش درآمد است و بحث از کاهش سقف تولید، حتی اگر طرفدارانی در بین کشورهای عضو داشته باشد، به صورت موضوعی کاملاً خارج از مقدرات اوپک جلوه گر شده است.

وجه دیگر آن است که تخلفات اوپک از سقف تولید تعیین شده در چند سال اخیر مستمراً رو به افزایش بوده است، به طوری که در هنگام برگزاری اجلاس، بیش از یک میلیون بشکه مازاد تولید از سقف رسمی سازمان توسط منابع مختلف گزارش

می شد.

بدیهی است چنانچه علاج عاجلی برای بیماری مزمن تخلف از سهمیه های تعیین شده توسط سازمان یافت نشود، این امر مانند موربانه ای از درون، ارکان سازمان را مضمحل خواهد ساخت.

دفاع از سهم بازار و یا دفاع از قیمت

سیاست موسوم به دفاع از سهم بازار توسط اوپک که عامل اصلی سقوط بهای نفت در سال ۱۹۸۶ به حساب می آید، کماکان توسط چند عضو اصلی سازمان به رهبری عربستان تعقیب می شود و سایر اعضا را نیز علی رغم میلشان به دنبال می کشد. تحت تأثیر این سیاست، اوپک طی دهه گذشته بیش از ۱۱ میلیون بشکه سهم بازار گرفته است و هر یک از اعضا بین ۵۰ الی ۱۰۰ درصد بر تولید خود افزوده اند. اما متأسفانه این مازاد تولید نه تنها درآمد ایشان را نسبت به نیمه اول دهه ۱۹۸۰ (که سیاست دفاع از قیمت در جریان بود) افزایش نداده است، بلکه با کاهش قیمتها و کاهش درآمد سازمان موجبات تشتت سازمان و ضعف آن را فراهم آورده است.

یکی دیگر از تبعات سیاست سهم بازار، مسابقه تولیدکنندگان نفت در داخل و خارج از سازمان برای افزایش ظرفیت تولید خود در «بخش بالادستی» Upstream sector است.

با توجه به مزیقه ای که اغلب ممالک اوپک از جهت تخصص سرمایه داخلی و سطح تکنولوژی و نیروی انسانی دارند، طبیعی است که برای افزایش ظرفیت تولید به ناچار باید به منابع بین المللی و شرکتهای بزرگ، نفتی متوسل شوند. البته این منابع و شرکتهای، معمولاً در چنین اوضاع و احوالی شرایط غیر عادلانه ای برای مشارکت خود اعلام و اعمال می کنند. اما بدتر آن که فعالیت آنها دورنمای عرضه بیشتری در بازارهای جهانی را ظاهر می سازد؛ و این دورنما همواره فشاری کاهشی بر بهای نفت در بازارهای جهانی وارد می آورد. این نکته را نیز باید افزود که چنین مشارکتهایی تناقض آشکار با ماهیت عملکرد نهادهایی نظیر اوپک، که برای کنترل و تنظیم بازار ایجاد شده اند، دارند. سرمایه گذار خارجی مسلماً تعهدات مربوط به کاهش تولید و نظایر آن را نمی پذیرد.

در اجلاس اخیر نیز سیاست کسب سهم بازار بطور آشکار مدنظر قرار داشت. دورنمای تقاضا و عرضه خارج از اوپک برای نیمه دوم سال ۱۹۹۶، مطلوب نیست و نشان نمی دهد که بازار افزایش تولید اوپک را

جذب خواهد کرد. اما با اینهمه، وزیران اوپک نزدیک به یک میلیون بشکه به سقف رسمی تولید سازمان افزودند. و بدتر آن که هیچگونه اقدام عاجل و اساسی برای برخورد با تخلف از سهمیه ها (که به سبب آن عرضه نفت اوپک هم اکنون هم مستجاوز از یک میلیون بشکه بالاتر از سقف رسمی شده است) پیش بینی نشده است.

ظاهر امر چنین است که کنفرانس با تعیین سقف جدید (۲۵/۰۳۳ میلیون بشکه در روز، نسبت به ۲۴/۵۲ میلیون بشکه در روز سابق)، تنها حدود ۵۰۰ هزار بشکه در روز سقف رسمی را افزایش داده است. اما با در نظر گرفتن این که تولید گابن (۳۶۰ هزار بشکه در روز) از سقف رسمی کاسته شده، مشاهده می شود که این سقف رسمی قریب به یک میلیون بشکه افزایش یافته است.

نکته مثبتی که بسیاری از تحلیلگران برای تصمیمات اوپک در چند سال اخیر ذکر کرده اند، آن است که اوپک معمولاً در مدیریت بحران و شرایط کاهش شدید قیمتها عملکرد بهتری نسبت به شرایط عادی داشته است. به عبارت دیگر این گروه معتقدند سازمان اوپک در برنامه ریزی و تعیین سیاستهای مناسب برای جلوگیری از بحران، بسیار ناموفقتر از برخورد با شرایط بحرانی عمل کرده است. از همین منظر است که بسیاری از نشریات تخصصی و تحلیلگران که با تکیه بر مصوبات سازمان مستمراً از ضعف اوپک و بی اعتباری آن سخن می گفتند و حتی بعضی از آنها ورود مجدد عراق به بازار بین المللی نفت را نقطه از هم فروپاشی کامل سازمان پیش بینی کرده بودند. نسبت به اعتبار نظرات خود دچار تردید شده اند. علت آن است که یک بار دیگر اوپک در آستانه مواجهه با معضلی پیچیده قرار گرفته است و اوضاع و احوال بازار نفت و سازمان نیز غیرقابل پیش بینی و کنترل نمی نماید.

سخن آخر آن که علی رغم مشکلات و نقطه ضعفهای عدیده در عملکرد سازمان اوپک، نباید وجود آن را برای بازار نفت و کشورهای عضو بدون اثر و بی نتیجه فرض کرد. تنها زمانی می توان به اعتبار این گفته پی برد که قادر باشیم بازار نفت را بدون وجود اوپک در نظر بگیریم. قریب به اتفاق تحلیلگران و صاحب نظران معتقدند در شرایط حاضر چنانچه انحلال اوپک اعلام شود، به احتمال زیاد بهای نفت در بازارهای جهانی شدیداً کاهش خواهد یافت و ممکن است حتی به زیر ۱۰ دلار هر بشکه و حتی کمتر از آن سقوط کند.



فریدون برکشلی

لغو تحریم نفتی عراق و تأثیرات آن بر بازار جهانی نفت

هزار بشکه در روز نبوده است. مکانیزم پیشنهادی سازمان ملل متحد و آمریکا برای لغو و یا تقلیل محدوده تحریم علیه عراق آن چنان یکجانبه و خفت بار است که دولت عراق به مدت شش سال در مقابل آن مقاومت کرد و تنها هنگامی ناچار به تسلیم شد که عملاً فعالیتهای اقتصادی و چرخش امور مالی دولت از حرکت بازایستاده بود. در حقیقت برپایه فرمول مورد توافق که از آن تحت عنوان «نفت در مقابل غذا» نام برده می شود، عراق مجاز است که طی مدت ۱۸۰ روز معادل ۲ میلیارد دلار نفت بفروشد. درحقیقت دقیقاً مشخص نیست که این مبلغ برابر چه میزان نفت است؛ اما براساس قیمتهای جاری بازار نفت، این مبلغ معادل ۷۰۰ هزار بشکه نفت در روز برآورد می شود.

عراق هیچگونه حقی برای دریافت پول حاصل از فروش این نفت ندارد، بلکه اسناد اعتباری صادرات به نام سازمان ملل صادر شده و وجه آن در حساب ویژه ای که توسط سازمان ملل افتتاح شده واریز می گردد. به این ترتیب بخشی از وجوه حاصله صرف هزینه های گوناگون سازمان ملل از ابتدای عملیات نظامی تاکنون می شود (شامل هزینه

مالی بین المللی و کشورهای منطقه نیازهای مالی عراق را تأمین می کرد. قبل از خاتمه جنگ در سال ۱۹۸۸، عراق توانسته بود از طریق تنوع بخشیدن به ترمینالهای صادراتی و استفاده از خطوط لوله، تولید خود را به سطح ۲/۷۵ میلیون بشکه در روز افزایش دهد. در آستانه حمله عراق به کویت در ماه اوت ۱۹۹۰ تولید آن کشور به مرز ۳/۵ میلیون بشکه در روز رسیده بود.

پیشینه تحریم نفتی عراق

به دنبال حمله عراق به کویت و متعاقباً آغاز عملیات موسوم به «طوفان صحرا» که طی آن نیروهای آمریکایی و تعدادی از متحدان آن کشور بخشی از خاک عراق را اشغال کردند، تحریم سازمان ملل علیه عراق تحقق یافت و این کشور مطلقاً امکان صدور نفت خود را از دست داد و تولید، تنها در حدود ۶۰۰-۵۰۰ هزار بشکه در روز جهت مصرف داخلی محدود شد. البته تقریباً در تمام طول تحریم عراق مقدار بسیار کمی نفت از طریق کامیون به اردن صادر می کرد، زیرا که مصرف داخلی عراق، خصوصاً با توجه به کاهش و یا توقف بسیاری از فعالیتهای اقتصادی و صنعتی، هیچگاه بیش از ۴۰۰

عراق از جمله کشورهایی است که وقایع و تحولات گوناگون مربوط به آن همواره کانون توجهات بین المللی و منطقه ای بوده است. بخش اصلی توجهات جهانی در مورد عراق در رابطه با صنعت نفت این کشور است. ذخایر اثبات شده نفت عراق نزدیک به ۹۵ میلیارد بشکه برآورد می شود که احتمالاً با استفاده از روشهای پیشرفته لرزه نگاری، این رقم می تواند تا میزان دو برابر افزایش پیدا کند. بعضی از میدانهای نفتی عراق مانند کرکوک، رومیلا و مجنون هر یک حدود ۲۰ میلیارد بشکه ذخیره نفتی دارند. به این ترتیب تنها رقبای نفتی عراق در جهان عربستان و جمهوری اسلامی ایران هستند.

جنگ طولانی عراق علیه نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران به شدت به ظرفیت تولید نفت آن کشور لطمه زد. در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ و هنگام شروع جنگ، تولید نفت عراق به ۳/۸ میلیون بشکه در روز رسید و پیش بینی می شد که در ظرف چند ماه به بیش از ۴ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. لیکن تخریب ترمینالهای صادراتی عراق آن را ناچار کرد که برای مدتی طولانی سطح تولید خود را در حد یک میلیون بشکه در روز محدود نگه دارد. البته کمکها و حمایتهای

مسافرت هیتهای بازدیدکننده، بخشی جهت غرامت جنگی و هزینه بازسازی به کویت تعلق می‌گیرد و احتمالاً رقمی در حدود ۵۰۰-۴۷۰ میلیون دلار تحت نظارت سازمان ملل تنها برای خرید مواد غذایی و دارو قابل استفاده دولت عراق خواهد بود.

در سپتامبر ۱۹۹۴ انتظار می‌رفت که هفت عضو از پانزده عضو شورای امنیت، که شامل سه عضو دائمی و مهم یعنی فرانسه، روسیه و چین نیز هستند، به نفع لغو تحریم عراق رأی دهند. انگیزه این سه کشور برای لغو تحریم روشن است. هر سه کشور از عملیات نظامی آمریکا در منطقه حمایت کردند. فرانسه حتی کمکهای نظامی و مالی قابل ملاحظه‌ای در اختیار نیروهای سازمان ملل قرار داد. لیکن در خاتمه جنگ، آمریکا صاحب اختیار کل منطقه شد و گلوگاه بیش از ۶۵ درصد کل ذخایر نفتی جهان را که در منطقه خلیج فارس قرار دارد در اختیار گرفت.

تحولات بعدی نشان داد که تحقق خواسته‌های شورای امنیت و سازمان ملل توسط عراق تعیین کننده زمان و چگونگی لغو تحریم این کشور نیست، بلکه استنباط برداشت دولت آمریکا از تحولات منطقه ضامن لغو کامل تحریم است.

آمریکا و امنیت کشورهای عرب حوزه خلیج فارس

سیاست خارجی دولت آمریکا در منطقه استراتژیک خلیج فارس، آن‌طور که رسماً توسط آنتونی لیک (Anthony Lake) مشاور امنیتی کلینتون بیان شده، بر پایه «مهار دو جانبه» است. آمریکا طی ۵-۶ سال اخیر

که از تحریم نفتی عراق می‌گذرد، همواره تلاش کرده که مسئله جمهوری اسلامی ایران و عراق را در یک چارچوب حل و فصل کند. واشینگتن می‌کوشید که طی این مدت متحدان اروپایی و ژاپنی خود را متقاعد کند تا با تحریم کامل نفتی ایران موافقت کنند.

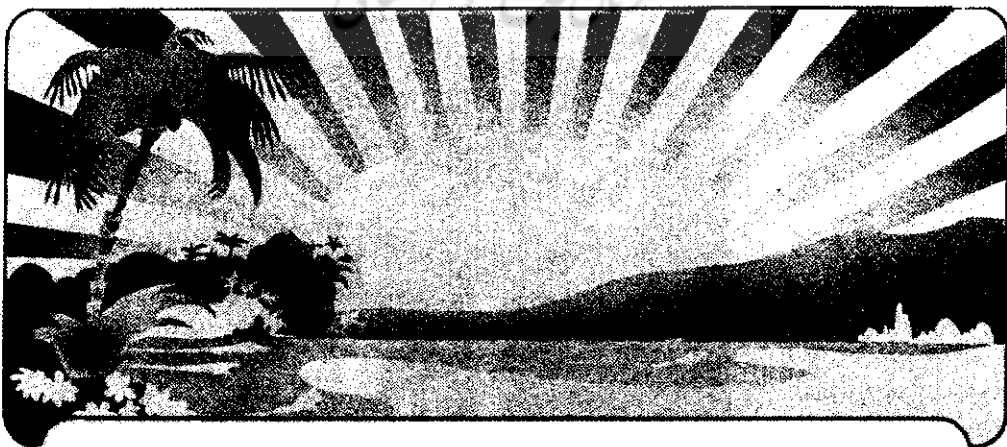
هدف آمریکا بر این اصل استوار بود که ورود تدریجی عراق به بازار نفت با حذف تدریجی ایران از بازار جهانی هماهنگ گردد. بخش مهمی از تأخیر سازمان ملل تحت فشار آمریکا برای به تعویق انداختن لغو تحریم عراق از همین بابت بود. هنگامی که آمریکا از هم‌آوازی و حمایت سایر کشورهای جهان با اصول و اهداف استراتژیک و امنیتی خود ناامید و دلسرد شد، به ناچار رسماً اقدام به تحریم نفتی ایران کرد. ولی این سیاست نیز نتیجه معکوس داد و به جز ضرر و زیان شرکتهای آمریکایی نسبت به رقبای اروپایی نتیجه‌ای دربر نداشت. آمریکا در حال حاضر حدود ۸/۵ میلیون بشکه نفت خام متعلق به کشورهای خاورمیانه (شامل جمهوری اسلامی ایران، عراق و لیبی) را تحت تحریم خود قرار داده است، لیکن اصول بازار نفت و منابع ملی کشورهای الزاماً تابع مطامع آمریکا نیست.

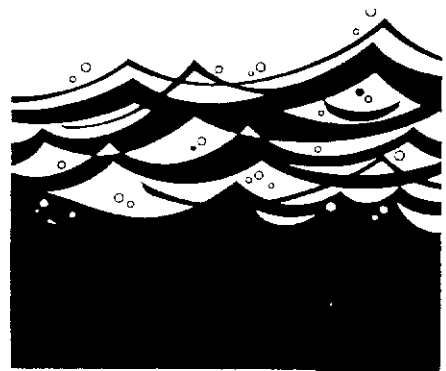
اثرات بازگشت عراق به بازار نفت

به طوری که گفته شد، بازگشت عراق به بازار محدود است و صدور روزانه ۷۰۰ هزار بشکه نفت خام آن تأثیر مهمی بر قیمت نفت برجای نخواهد گذارد. سهمیه جمعی دوازده کشور عضو اوپک طی دو سال و نیم اخیر به میزان ۲۴/۵۲ میلیون بشکه در روز ثابت مانده است. لیکن باتوجه به تخلف برخی از

اعضای اوپک که ونزوئلا در رأس آنان قرار دارد، میزان واقعی تولید را به حدود ۲۶ میلیون بشکه در روز رسانیده است. باتوجه به افزایش تقاضای جهانی نفت در حد ۱/۳-۱/۵ میلیون بشکه در روز و عدم پیش‌بینی افزایش مهمی در تولید کشورهای غیرعضو اوپک، واکنش بازار به بازگشت عراق به بازار منفی نخواهد بود. درحقیقت خطر جدی بازگشت عراق به بازار جهانی بستگی به زمان و شرایط لغو کامل تحریم دارد. چنانچه لغو کامل تحریم در طی کمتر از یک سال آینده به وقوع پیوندد که مورد تردید است، بازار با مازاد عرضه مواجه خواهد شد؛ زیرا عراق قادر است با تولید روزانه ۲ میلیون بشکه در روز وارد بازار شود و سپس در کمتر از ۱۲-۹ ماه به سطح تولید بیش از ۳ میلیون بشکه در روز به پیش رود. لیکن ادامه بازگشت تدریجی عراق به بازار، به شیوه‌ای که از ماه آینده آغاز خواهد شد، فاقد تأثیر چندانی بر بازار نفت است.

خطر به مراتب جدیتر برای لغو تحریم نفتی عراق، این است که دولت عراق بکوشد برای جبران عقب ماندگی چندساله خود در وضعیت نفت با شرکتهای بین‌المللی قراردادهای یکجانبه، نظیر قراردادهای از نوع مشارکت تولید (Production-Sharing)، امضا کند. زیرا چنین قراردادهایی که مربوط به دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ میلادی است، عملاً مالکیت کشور میزبان را بر منابع و مخازن نفتی خود خدشه دار می‌سازد و تلاشها و مجاهدتهای فراوانی را که طی دهها سال کشورهای نفت خیز جهان سوم و خلیج فارس برای حفظ و صیانت از منابع نفتی خود به عمل آورده‌اند در معرض خطر خواهد داد.





نگاهی به نظام حقوقی دریای خزر

و مسائل مربوط به آن

محمدعلی موحد

«اهمیت خاص» آن برای هر دو طرف تأکید نهاده‌اند. در این اسناد، تفاهم بسیار روشن طرفین درخصوص دو اصل مهم تثبیت گردیده است: اول اصل تساوی دو طرف در دسترسی به دریا و استفاده از آن، دوم اصل بسته بودن دریا به روی بیگانگان یعنی کشورهایی که در ساحل این دریا قرار ندارند.

وضع حقوقی و انعکاس آن در معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰

۲. اصل تساوی حقوق دو طرف نسبت به سرتاسر بحر خزر پیشتر هم به موجب معاهده مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ به رسمیت شناخته شده بود. آنچه در عهدنامه ۱۹۴۰ تازگی دارد توافق در ایجاد یک منطقه انحصاری صید ماهی برای هریک از طرفین است که پهنای آن تا ده مایل از ساحل امتداد پیدا می‌کند. به حسب مقررات این عهدنامه، طرفین از تجاوز نسبت به منطقه انحصاری یکدیگر ممنوع می‌باشند؛ ولی تساوی حقوق آنها در ورای منطقه انحصاری مزبور بر همان اساس سابق باقی مانده است. در واقع تخصیص این منطقه انحصاری جهت صید و محدود کردن آن به عرض ده مایل از ساحل شاهد دیگری است بر تفاهم طرفین درخصوص اصل تساوی حقوق آنها در سرتاسر دریا که مبنای هر دو معاهده ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ به شمار می‌آید.

در هر حال این که ما دریا را به نام قومی که در ساحل شمالی آن می‌زیستند می‌خوانیم و دیگران به نام قومی که در ساحل جنوبی آن بودند می‌نامند، نشانی از این شناخت همگانی است که این آبدان بسته محاط در خشکی به مردمی که در اطراف آن زندگی می‌کنند تعلق دارد. این شناخت و تلقی همگانی که در طول تاریخ وجود داشته در عهدنامه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ ایران- شوروی و اسناد مربوط به آن انعکاس پیدا کرده است. طرفین معاهده این دریا را «دریای ایران و شوروی» توصیف کرده و بر

خزر- کاسپین

۱. دریایی که ما در ایران آن را «دریای خزر» می‌نامیم در خارج از ایران به نام «کاسپین» یا «دریای قزوین» شناخته می‌شود. ما در ایران این دریا را به نام قوم «خزر»^(۱) که در کرانه‌های شمالی آن مسکن داشتند و پایتخت شان ایتل^(۲) در مصب رود ولگا بود می‌خوانیم و دیگران آن را به نام قوم «کاسپ»^(۳) که در کرانه‌های جنوبی دریا-در قلمرو ایران- زندگی می‌کردند می‌شناسند و «کاسپ» قومی است که شهر کنونی قزوین نیز به نام آنها خوانده می‌شود.



وضع حقوقی هنوز تغییر نکرده است

۳. وضعی که در بالا به آن اشاره کردیم از نظر حقوق بین الملل، علی‌رغم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، همچنان معتبر و پابرجا تلقی می‌شود. بعلاوه دولتهای مستقل ترکمنستان و قزاقستان و آذربایجان و روسیه بر وفق بیانیته مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ آلماناً التزام خود را به مفاد معاهداتی که از سوی اتحاد جماهیری شوروی سابق امضا شده بود اعلام داشته‌اند (۴). بنابراین فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نه واقعیت دریای خزر را می‌تواند تغییر دهد و نه در وضعیت حقوقی آن در قبال ایران می‌تواند مؤثر افتد. چیزی که هست در آن زمان که عهدنامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ منعقد می‌شد هنوز امکان استفاده از منابع معدنی زیر بستر آبهای دریا مطرح نبود و طبیعی است که در آن عهدنامه‌ها چیزی در این باره گفته نشده باشد. اظهار علاقه و توجه شدید کمپانیهای خارجی به ظرفیتهای بالقوه کشورهای پیرامون خزر در سالهای اخیر و مخصوصاً وجود منابع قابل ملاحظه نفت و گاز در این منطقه، سبب شده است که بحث و گفتگو در این باره زیاد شود و احیاناً این بحثها با هیجانان و بدگمانیهای نیز توأم گردد. متأسفانه مداخلات و تحریراتی که از خارج از منطقه سرچشمه می‌گیرد - و بر مبنای سیاستها و ملاحظاتی که کمترین علاقه‌ای با منافع و آرزوهای ملت‌های مستقر در ساحل این دریا ندارد مطرح می‌شود - فضای سالم و آرامی را که برای بررسی مسائل و اتخاذ تدابیر عملی جهت حل مناقشات لازم است آلوده و مشوش می‌گرداند.

موجبات بروز مناقشه

۴. اختلافی که اینک درباره رژیم حقوقی دریای خزر مطرح می‌باشد در اوایل سال ۱۹۹۴ به ظهور رسید و زمینه بروز آن مذاکراتی بود که در آن تاریخ بین دولت جمهوری آذربایجان و کنسرسیومی از شرکتهای نفتی جریان داشت. مذاکرات مزبور در سپتامبر ۱۹۹۴ به امضای قراردادی منتهی گردید و موضوع قرارداد عبارت بود از اجرای عملیات جهت توسعه و بهره‌برداری از میدانهای نفتی واقع در منطقه‌ای که در قرارداد از آن به عنوان «بخش آذری دریای خزر» نام برده شده بود. پیش از آنکه کار مذاکرات به امضای قرارداد بیانجامد وزارت خارجه روسیه طی نامه‌ای در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۹۴ موضع رسمی دولت متبوع خود را به اطلاع سفارت بریتانیا رسانید. در این نامه آمده بود:

«در حال حاضر موقعیت حقوقی دریای خزر همان است که به موجب قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و شوروی مقرر گردیده بود. روسیه و ایران و همچنین کشورهای دیگر ناحیه خزر بر وفق اصول و ضوابط حقوق بین الملل مادام که توافق جدیدی جانشین قراردادهای مذکور نشده است به مفاد آنها ملتزم خواهند بود.»

یادداشت روسیه به سازمان ملل متحد

۵. دولت روسیه موضع رسمی خود را در استفاده از منابع معدنی زیر بستر دریای خزر یک بار دیگر در یادداشتی که به تاریخ پنجم اکتبر ۱۹۹۴ به سازمان ملل متحد تسلیم کرد، روشن ساخته است. این یادداشت حاکی از آن است که بحر خزر را تابع مقررات حقوق بین المللی دریاهای (International Maritime Law) نمی‌توان دانست. قرار متداول از نظر تقسیم دریا به آبهای ساحلی، مناطق انحصاری اقتصادی و فلات قاره و غیره که به موجب کنوانسیون ۱۹۸۲ مقرر شده است در مورد بحر خزر درست در نمی‌آید زیرا که خزر یک دریای آزاد نیست، خزر حتی یک دریای بسته یا نیم بسته به مفهومی که در ماده ۱۲۲ کنوانسیون مزبور تعریف شده است نیز نیست. رژیم حقوقی دریای خزر تابع مقررات معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران - شوروی است و دولتهای مجاور این دریا ملزم به رعایت مقررات آن معاهده‌ها می‌باشند و از همین رو باید از اقدام یک جانبه در بهره‌برداری از منابع معدنی خزر خودداری نمایند. روسیه امکان تجدیدنظر و مدرنیزه کردن رژیم حقوقی خزر را رد نمی‌کند حتی «بسط و تکمیل» آن را در اوضاع و احوال کنونی که دولتهای جدیدی در این ناحیه به وجود آمده‌اند لازم می‌داند، ولی معتقد است که حصول این امر موکول به توافق پنج کشور ساحلی است و تا چنان توافقی حاصل نشده است وضع موجود باید محترم شمرده شود. خلاصه آنکه بهره‌برداری از منابع معدنی سرتاسر این دریا منوط به مشارکت کلیه کشورهای ساحلی آن می‌باشد.

ملاحظات مربوط به محیط زیست و آبریان

۶. یادداشت روسیه همچنین به اهمیت منابع زنده و ارزشهای زیست - محیطی دریای خزر تأکید نهاده بود. در این یادداشت می‌خوانیم:

«دریای خزر و منابع واقع در آن از نظر کشورهای مجاور این دریا اهمیت حیاتی دارد. بنابراین کلیه طرق استفاده از این دریا، به ویژه بهره‌برداری از منابع کانی بستر دریا و نیز استفاده معقول از ذخایر زنده - و منجمله ذخایر استروژن که به لحاظ مقدار و تنوع در دنیا بی نظیر است - باید تابع روشی هماهنگ شده باشد تا مبادا که اجرای عملیات با ایجاد اختلال در وضع منحصر به فرد این دریا بیانجامد. چه اکوسیستم دریای خزر بسیار آسیب پذیر می‌باشد و این وظیفه خطیری است که از وقوع مصیبتی زیست - محیطی در این ناحیه جلوگیری شود و انجام این وظیفه وقتی میسر تواند بود که نظامات حقوقی دقیقاً مراعات گردد و کلیه اطراف ذینفع در تمام مسائل، منجمله بهره‌برداری از منابع ثروت دریا، مشارکت داشته باشند. هر ادعایی که از سوی یکی از کشورهای ساحلی در خصوص بخشی از این دریا و منابع واقع در آن مطرح شود لاجرم در حقوق و منافع کشورهای دیگر نیز مؤثر می‌افتد و به همین جهت نمی‌توان آن را قابل توجه دانست.»

واکنش آذربایجان و قزاقستان

۷. در حال حاضر بعضی کشورهای منطقه دریای خزر که وجود منابع قابل ملاحظه نفت و گاز در مجاورت سواحل آنها به ثروت رسیده است اندیشه مشاع بودن دریا را به نفع خود نمی‌دانند و اصرار دارند که سرتاسر دریا به پنج بخش تقسیم شود به نحوی که منابع نفت و گازی که بالفعل کشف و شناخته شده است در سهم آنان قرار گیرد. اظهارات نمایندگان رسمی آذربایجان و قزاقستان حکایت از چنین موضعی دارد. از سوی دیگر ایران و ترکمنستان تاکنون تمایلی به درگیر شدن در مناقشه در سطح بین المللی نشان نداده و بر آن بوده‌اند که مسئله از تنها راه معقول آن یعنی مذاکره و تبادل نظر با طرفهای ذینفع فیصله پذیرد.

۸. بدیهی است که حصول هرگونه توافق در این باب منوط و مشروط خواهد بود بر آنکه نمایندگان هر پنج دولت با حسن نیت و صمیمیت متقابل نسبت به منافع مشروع طرفهای دیگر تفاهم نشان دهند و خود را از لجاجتها و موضعگیریهای معاندت آمیزی که از خارج القاء می‌شود برکنار نگاه دارند. هر پنج دولت باید قبول داشته باشند که بر خورداری از مواهب طبیعی و ذخایر ثروت دریا نیازمند وجود ثبات و اطمینان است و ثبات و اطمینان جز در پرتو همکاری و تفاهم

صادقانه در میان آنها حاصل نمی شود. خوشبختانه این نکته از سوی سخن گوینان دولتهایی که در این مناقشه سیاسی وارد شده اند مورد تأکید قرار گرفته است.

از جمله آقای خدکف مدیرکل حقوقی وزارت خارجه روسیه در کنفرانسی که در ۲۴ فوریه ۱۹۹۵ در لندن جریان داشت- و متن سخنرانیها را بعداً چاپ و منتشر کردند- خاطر نشان ساخت که دولتهای پنجگانه باید به حقوق و منافع مشروع یکدیگر احترام بگذارند. آقای خدکف از لزوم اتخاذ مکانیزم مناسبی برای هماهنگ ساختن عملیات در این زمینه سخن گفت و ضرورت مذاکره و تبادل نظر برای حل و فصل مسائل معوقه و متنازع فیه مربوط به رژیم حقوقی دریای خزر را یادآور شد(۵).

همچنین آقای گیزاتوف قائم مقام وزیر امور خارجه قزاقستان در کنفرانس مزبور تصریح کرد که مسائل این دریا با «منافع حیاتی پنج دولت ساحلی» ارتباط دارد و تأمین صلح و ثبات منطقه در گرو حل «علاقانه مسئله براساس احترام به منافع قانونی یکدیگر می باشد. آقای گیزاتوف هم اظهار اطمینان نمود که اختلاف نظر موجود بر مبنای حسن نیت و با ایجاد یک همکاری منطقه ای برای اکتشاف و بهره برداری از منابع دریا قابل حل خواهد بود(۶).

۹. طبیعی است که در یک چنین مناقشه ای راه برای مداخله و اظهار نظر از گوشه و کنار باز می شود و تفسیر و تعبیرهای متفاوت برحسب اختلاف در دیدگاههای حقوقی و سیاسی مطرح می گردد. ما البته در این بحث به آن دسته از اظهارنظرهای صرفاً سیاسی که به پیروی از سیاست اعلام شده دولت ایالات متحده آمریکا با هدف منزوی کردن ایران در میان کشیده می شود نمی پردازیم و سعی می کنیم که توجه خود را بیشتر به جنبه حقوقی امر معطوف داریم و تجزیه و تحلیل خود را براساس موازین قانونی مبتنی گردانیم. اما دسته دیگری از اظهارنظرها نیز داریم که تکلیف آنها زیاد روشن نیست. منظور ما اشاره به مطالبی است که از سوی برخی از حقوقدانها و با استفاده از لسان حقوقی مطرح می شود لیکن مفاد آنها با یک نگرش صرفاً حقوقی وفق نمی دهد. طرح اینگونه مطالب - که گاهی از مغالطه و تحریف هم خالی نیست- مسئله مورد اختلاف را هرچه بیشتر در تاریکی ابهام فرو می برد و نتیجه ای جز توسعه مجال سوءظن و تقویت عناصر تفرقه و نزاع ندارد و

به همین جهت توجه به آنها، ولو بر سبیل اجمال، در یک بحث تحقیقی و بیطرفانه ضروری می نماید.

۱۰. از این قبیل است عنوان بین المللی کردن رژیم دریای خزر - Internationalisation of the Caspian Sea Regime که در برخی از مقالات به چشم می خورد و در واقع درست معلوم نیست که مقصود از آن چیست و از این عنوان مبهم و گنگ چه می خواهند. خزر دریایی است محاط در خشکی و استفاده از آن مطابق قواعد حقوق بین الملل اختصاص به کشورهای ساحلی دارد. معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران- شوروی هم جزء معاهدات بین المللی به شمار می روند و مفاد آنها برای ایران و کشورهای که جایگزین دولت اتحاد جماهیر شوروی سابق شده اند الزام آور می باشد. مطلب در حد خود کاملاً ساده است اما برای اظهارنظرهای غیرمسئولانه حد و مرزی نمی توان تعیین کرد چنانکه در برخی از نوشته ها از احتمال تزلزل این معاهدات سخن می رود و گاهی می پرسند که اگر این قرار و مدارها برهم بخورد وضع چه خواهد بود؟ متقابلاً باید پرسید که آیا واقعاً دلیلی برای این همه تردید و تشکیک وجود دارد؟ چرا باید معاهدات موجود برهم بخورد و شبهه یا احتمال تزلزل بودن آنها از چه جهت است؟ ظاهر مطلب این است که اگر هم اعلامیه آلمانا وجود نمی داشت التزام کشورهای ذینفع به مفاد معاهدات مورد بحث از نظر قواعد عمومی حقوق بین الملل قابل انکار یا خدشه بردار نبود. این آقایان فراموش می کنند که توافقات ایران و شوروی منحصر به دریا نبوده است. آن دو دولت درخصوص مرزهای خاکی هم توافقی صورت داده اند. حال اگر توافقات مربوط به نواحی خشکی برای دولتهای ذینفع معتبر و الزام آور تلقی شود چطور ممکن است توافقات مربوط به دریا و حق استفاده بالسویه طرفین از آن چنین نباشد؟

۱۱. از یک دیدگاه صرفاً حقوقی به نظر می رسد سه مسئله مهم هست که باید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد:

الف. آیا دولتین ایران و شوروی توافقی درخصوص خط مرزی مشخصی که دریای خزر را بین طرفین تقسیم کند داشته اند؟

ب. آیا عملکرد طرفین از نظر تاریخی می تواند قرینه ای در این باب تلقی شود؟ به عبارت دیگر آیا می توان مدعی شد که

اگرچه رسماً قراردادی برای تقسیم دریا وجود نداشته اما طرز عمل آنها نشانگر توافقی غیررسمی بوده است؟

ج. اگر پاسخ دو سؤال بالا منفی باشد آیا می توان دریای خزر را یک کندمینوم تلقی کرد که تحت حاکمیت مشترک کشورهای ساحلی قرار دارد؟

اینک سه مسئله بالا را به همان ترتیب که مطرح کرده ایم مورد بررسی قرار می دهیم.

۱۲. سؤال اول: آیا توافقی میان دو طرف در خطوط خط مرزی مشخصی وجود داشته است؟

کسانی که به این سؤال جواب مثبت می دهند از یک خط فرضی سخن می گویند که گویا در بخش جنوبی دریا از آستارا تا خلیج حسینقلی امتداد پیدا می کند. بنابراین ادعا دولتین ایران و اتحاد جماهیر شوروی در مورد تقسیم دریای خزر به توافقی رسیده بودند و خط فرضی مذکور بخش اختصاصی متعلق به هریک از دو دولت را مشخص می کرد.

موضع رسمی ایران و روسیه برخلاف این ادعا است. نمایندگان دولتین نه تنها از تأیید این مدعا خودداری نموده اند بلکه بارها توافق درباره چنین خطی را علناً تکذیب کرده اند. پس این خط مکذب مجعول از کجا پیدا شده است؟ می گویند نخستین بار یکی از نویسندگان شوروی بر اثر اشتباه مدعی وجود چنین توافقی شده و دیگران به استناد قول او خود را از تحقیق بیشتر بی نیاز دیده اند.

به رغم تکذیب صریح دو دولت آقای گلن ریس (Glan Rase) مدیر بخش سیاست بین المللی انرژی در وزارت خارجه کشورهای متحد آمریکا در سمینار «نفث و خاویار» که در تاریخ ۲۳ و ۲۴ فوریه ۱۹۹۵ در لندن تشکیل یافت به ضرس قاطع اعلام نمود که «اتحاد جماهیر شوروی و ایران نسبت به ایجاد بخشهای اختصاصی و یک خط مرزی بین المللی در دریای خزر توافق کرده بودند».

آری بخشهای اختصاصی و انحصاری صید ماهی در بحر خزر - چنانکه بیشتر اشاره کرده ایم- به موجب عهدنامه بازرگانی و کشتیرانی فیما بین در ۱۹۴۰ مورد توافق قرار گرفته بود اما این مطلب که توافق مزبور ناظر بر تعیین خط مرزی بین المللی نیز بوده است با واقعیت مطابقت ندارد.

آقای باتلر W.E. Butler هم در مقاله ای

که در کنفرانس نفت و گاز منطقه خزر (تهران ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۹۵) مطرح کرد همین مطلب را در میان کشید و گفت: «در خصوص مرزها، مرز دولتی در دریای خزر خط مستقیمی بود که منتهی الیه مرزهای خشکی ایران و اتحاد جماهیر شوروی را در دو طرف دریا به هم متصل می‌سازد.»

آقای باتلر می‌گوید: در دوران اتحاد جماهیر شوروی فرض ایران بود که همان خط مرزی که آبهای دریا را میان ایران و شوروی تقسیم می‌کرد در تقسیم منابع واقع در بستر دریا نیز ملاک عمل می‌باشد. آقای گیزاتوف گامی فراتر رفته و معلومات بیشتری در خصوص این خط مرزی مورد ادعا ارائه کرده است به روایت ایشان: «وضع فعلی دریای خزر به موجب عهدنامه‌های مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ و مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰ بین ایران و شوروی مشخص گردیده است و خطی که آستارا را به خلیج حسینقلی متصل می‌سازد آبهای دریا را بین دولتی تقسیم می‌کند.»

۱۳. خط مرزی که وجود خارجی ندارد باید از آقای گیزاتوف متشکر بود که دست کم مدرک ادعای خود را ارائه کرده و ما را به دو سند معتبر تاریخی مراجعه داده است. مراجعه به این دو سند آسان است اما اشکال مطلب این جا است که در هیچ یک از آنها مطلقاً ذکری از خط مرزی مورد ادعا در میان نیامده است. وزارت خارجه ایران در ۱۹۶۹ مجموعه عهدنامه‌هایی را که تا آن تاریخ در میان ایران و شوروی به امضا رسیده بود منتشر کرده و خواننده می‌تواند اطمینان داشته باشد که نه در عهدنامه‌های مورد استناد آقای گیزاتوف و نه در هیچ یک از اسناد دیگر این مجموعه چیزی که مؤید ادعای ایشان باشد وجود ندارد.

و اینک توضیح آقای خدکف نماینده دولت روسیه را در برابر این ادعا نقل می‌کنیم که خالی از هرگونه ابهام است:

«گاهی شنیده می‌شود که از تقسیم دریای خزر به وسیله خط به اصطلاح آستارا-حسینقلی سخن می‌گویند. این خط، ارتباطی با رژیم حقوقی دریای خزر که تکلیف آن به موجب عهدنامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ معلوم گردیده است ندارد و در هیچ یک از این دو معاهده ذکری از چنان خطی در میان نیامده است.»

۱۴. سؤال دوم: عملکرد طرفین پیش از انحلال اتحاد جماهیر شوروی

برخی دیگر به ماده‌ای از عهدنامه عدم تعرض و بیطرفی بین ایران و شوروی مورخ ۱۹۷۷ استناد کرده‌اند و با این ادعا که گویا بر وفق آن عهدنامه طرفین متعهد شده‌اند که از شرکت «در هر گونه اتحادیه سیاسی یا قراردادی که بر علیه امنیت... آبهای ساحلی» باشد خودداری نمایند. استناد کسانی که این بحث را پیش کشیده‌اند به اصطلاح «آبهای ساحلی» است که می‌گویند در این عهدنامه به کار رفته است زیرا که اصطلاح مذکور قرینه آن است که طرفین معاهده تقسیمات کلاسیک دریا به آبهای سرزمینی و آبهای ساحلی و فلات قاره و غیره را در مد نظر داشته و برای هر یک از دو طرف چیزی به عنوان آبهای ساحلی ملحوظ نموده‌اند.

اما باید خاطر نشان کرد که این استناد هم پایه درستی ندارد. اصطلاح «آبهای ساحلی»، اصلاً در عهدنامه نیامده و آنچه صاحبان این قول مدعی شده‌اند تحریفی است به صورت نقل به معنی از ماده سوم عهدنامه که عین عبارت فارسی آن چنین است:

«هریک از طرفین متعاهدین متعهد می‌شود که نه عملاً و نه رسماً در اتحادها و ائتلافهای سیاسی که بر ضد استقلال و یا تمامیت و حاکمیت طرف متعاهد دیگر منعقد شده باشد، شرکت ننماید.»

این عهدنامه به سه زبان روسی، فارسی و فرانسه تنظیم یافته و تصریح شده است که در صورت بروز اختلاف، متن فرانسه آن ملاک اعتبار خواهد بود و بنابراین ما متن فرانسه این ماده را نیز می‌آوریم:

"Chacune des Parties Contractantes s'engage a ne prendre part, ni en fait ni en droit, a des alliances or accords d'ordre politique qui seraient diriges contre la securite du territoire ou des eaux de l'autre partie contractante, de meme que contre son integrite, son independance ou sa souverainete."

پس می‌توان با اطمینان کافی گفت که در عملکرد ایران و شوروی هیچ قرینه‌ای بر اینکه آن دو دولت دریای خزر را بین خود تقسیم کرده و یا اصلاً چنین طرحی را در نظر داشته‌اند وجود ندارد.

۱۵. سؤال سوم: در خصوص مشاع بودن دریا

این سؤال مربوط می‌شود به اصل تساوی حقوق طرفین در دریای خزر که به موجب معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ مقرر گردیده

است. برای روشن کردن بیشتر مطلب مراجعه اجمالی به سوابق تاریخی امر، یعنی وضعی که پیش از استقرار رژیم مارکسیستی در روسیه وجود داشت، ضرورت دارد.

۱۶. زمینه تاریخی

اولین عهدنامه بین ایران و دولت تزاری روسیه که ذکری از دریای خزر در آن به میان آمده عهدنامه گلستان است که در اکتبر ۱۹۱۳ به امضا رسید. این عهدنامه نتیجه جنگی بود که در ۱۸۰۳ بین طرفین در گرفت و مدت ده سال به طول انجامید. اختلاف و درگیری نخست از گرجستان آغاز شد: حاکم تفلیس در سال ۱۷۹۶ خود را تحت حمایت دولت روسیه قرار داد و چون او درگذشت روسها قشونی را به فرماندهی ژنرال سیسیانوف به محل فرستادند. سیسیانوف تفلیس و گنجه را اشغال کرد و در شهر اخیر قتل عام فجیع راه انداخت. کشتار مردم به روایت برخی از مورخان تا سه روز همچنان دوام داشت. تحرکات روسیه در این منطقه واکنش دولت ایران را به دنبال آورد و زد و خوردهای محلی به جنگی تمام عیار مبدل شد که پس از ده سال کشش و کوشش با امضای عهدنامه گلستان خاتمه یافت و در نتیجه آن ایران تواحی وسیعی از قفقاز- شامل داغستان و گرجستان و باکو و گنجه و شروان و طالش شمالی- را از دست داد و به موجب همین عهدنامه بود که ایران از داشتن سفاین جنگی در بحر خزر محروم گردید.

عهدنامه مقرر می‌داشت که از آن پس تنها کشتیهای جنگی روسیه در این دریا در حرکت خواهند بود معذک حق داشتن کشتیهای بازرگانی همچنان برای طرفین محفوظ ماند. یک جنگ ده ساله اهمیت دریای خزر را به لحاظ نظامی روشن کرده بود چه از همین طریق بود که روسها به باکو حمله بردند و حتی در صدد پیاده کردن قشون در انزلی و اشغال رشت برآمدند (که البته موفق نشدند).

اختلاف بین ایران و روسیه دوباره در ۱۸۲۶ به جنگ انجامید. درگیریهای نظامی این بار بیست ماه بیشتر طول نکشید. عهدنامه ترکمانچای (۲۴ فوریه ۱۸۲۸) ایران را به قبول شرایطی حتی سختتر و تحقیرآمیزتر از عهدنامه گلستان ملتزم گردانید اما در مورد بحر خزر مسئله تازه‌ای در میان نیامد و حق استفاده کشتیهای بازرگانی در شرایط متساوی برای طرفین همچنان محفوظ ماند.

۱۷. بازگشت به اصل تساوی حقوق وضع طرفین در دریای خزر تا انقلاب اکتبر

۱۹۱۷ به همان قرار که گفتیم باقی ماند. رهبران انقلاب پس از آنکه زمام امور را در دست گرفتند بیانیتهایی منتشر کردند و مقررات معاهداتی را که از سوی رژیم تزاری به جبر و عنف بر ملل همسایه تحمیل شده بود ملغی و کان لم یکن دانستند. تروتسکی که سمت کمیساریای ملی امور خارجه را در حکومت انقلابی برعهده داشت طی نامه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ که به نخست وزیر ایران نوشت اعلام کرد که دولت متبوع او کلیه قراردادهای و معاهدات منافی با اصل استقلال و امنیت ایران و نیز کلیه محدودیتهایی را که توسط رژیم تزاری برخلاف آزادی و تمایلات مردم ایران در اراضی تحت تصرف و «دریاهای مجاور» آن کشور تحمیل شده بود باطل و بی اعتبار می داند.

عهدنامه فوریه ۱۹۲۱ مبتنی بر این سوابق و مقدمات بود. به موجب این عهدنامه مقررات ماده ۸ معاهده ترکمانچای (مورخ فوریه ۱۹۲۸) در خصوص ممنوعیت ایران از داشتن سفاین جنگی در دریای خزر لغو و کان لم یکن اعلام شد.

ماده یازدهم عهدنامه مقرر می دارد:

«نظر به اینکه مطابق اصول بیان شده در فصل اول این عهدنامه، عهدنامه منعقد در دهم فورال ۱۸۲۸ مابین ایران و روسیه در ترکمنچای نیز که فصل هشتم آن حق داشتن بحریه را در بحر خزر از ایران سلب نموده بود از درجه اعتبار ساقط است لهذا طرفین معظمین متعاهدین رضایت می دهند که از زمان امضای این معاهده هر دو بالسویه حق کشتیرانی آزاد در زیر بیرقهای خود در بحر خزر داشته باشند.»

۱۸. دریای انحصاری ایران و شوروی

مقررات عهدنامه ۱۹۲۱ در مورد بحر خزر بعدها به تفصیل بیشتر در عهدنامه ۱۹۴۰ انعکاس یافت و این عهدنامه جدید ترتیبات تازه ای را در خصوص ماهیگیری مطرح ساخت. پیش از عهدنامه ۱۹۴۰ هم یک بار دیگر در نامه مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ از وزیر خارجه شوروی به وزیر خارجه ایران ذکری از دریای خزر در میان آمده است؛ از این قرار:

«دولت اتحاد جماهیر شوروی تقاضا دارد که دولت عنیه ایران منافع مشترک دولتم را در این باب که دریای خزر یک دریای انحصاری ایران و شوروی است مورد توجه قرار دهد.»

۱۹. فقدان اماره بر ضد مشاعیت

برخی از حقوقدانان این مسئله را عنوان کرده اند که فرض قانونی برخلاف مشاع بودن است. به عبارت دیگر مشاعیت باید مسبوق به وجود قرارداد باشد و چنین قراردادی در مورد بحر خزر وجود ندارد. این ایراد هم اساس علمی درستی ندارد. آن بحثی که درباره ایجاد کندمینیوم شده و گفته اند که ایجاد کندمینیوم محتاج قرار و مدار خاص است ارتباطی به این موضوع پیدا نمی کند. مالکیت مشاع غالباً، و شاید هیچ وقت، در نتیجه قرارداد ایجاد نمی شود بلکه قرارداد برای تعیین روش اداره و کیفیت بهره برداری از مال مشاع لازم می آید. به عبارت دیگر مشاعیت یک «واقعه حقوقی» است اما مقررات راجع به اداره مال مشاع یک «سند حقوقی» (۸) بشمار می آید.

در هر حال اینکه گفته شود بحر خزر مشاعاً به دولتهای اطراف آن تعلق دارد مانع از آن نمی شود که قرار و مداری برای استفاده عادلانه از منابع آن تنظیم گردد و نیز مشاع بودن بحر خزر در وضع فعلی لازم نمی آورد که این حالت الی الابد برقرار بماند. اگر دولتهای ذینفع پس از تبادل نظر و براساس مطالعه کافی در وضعیت ساختمانهای تحت الارضی بستر دریا به این نتیجه رسیدند که افزای بحر خزر و تقسیم آن به بخشهای ملی با مصلحت آنها - و منطبق - تطابق بیشتری دارد می توانند وضع مشاع فعلی را خاتمه بدهند و دریا را همانطور که بعضی کشورها در نظر دارند بر پنج بخش تقسیم کنند.

هر مال مفروز بهر حال مسبوق بوده است به یک نحوه اشاعه، هر مال مشاع هم می تواند روزی مفروز گردد و اشکالی در این باب وجود ندارد.

۲۰. دیوان بین المللی دادگستری و خلیج فن سکا

دیوان دادگستری بین المللی (ICJ) در ۱۹۹۲ در رأی خود راجع به اختلاف سه کشور سالوادور، نیکاراگوئه و هندوراس در خصوص خلیج فون سکا (Fonseca) (۹) این خلیج را تحت مالکیت مشاع هر سه کشور دانست. دیوان دادگستری چنین استدلال کرد که این سه کشور جایگزین دولت اسپانیا و جمهوری فدرال امریکای مرکزی هستند، نه در آن زمانها و نه بعد از فروپاشی دولتهای مزبور و جایگزین شدن آنها با کشورهای سه گانه هیچ خط مرزی در این خلیج مشخص نگردیده و بنابراین باید گفت که خلیج فون سکا یک وضعیت مخصوص به

خود (Sui generis) دارد و آبهای آن در مالکیت مشترک (Co-ownership) یک کندمینیوم از سه کشور می باشد.

حکم دیوان دادگستری بین المللی در این باره مسبوق به سابقه بود. دیوان دادگستری امریکای مرکزی سالها پیش همین موضوع را در دعوی بین جمهوری السالوادور و جمهوری نیکاراگوئه مورد بررسی قرار داده و در رأی خود چنین گفته بود:

«لازم است که خصوصیات ویژه این خلیج از دیدگاههای تاریخی و جغرافیایی و نیز از دیدگاه منافع حیاتی کشورهای اطراف آن مورد توجه قرار گیرد» (۱۰).

و نیز در رأی دیوان مزبور آمده بود که وضع جغرافیایی خلیج و عملیات گسترده توسعه که در پیرامون آن صورت گرفته خلیج مزبور را به صورت ناحیه ای درآورده است که کشورهای ساحلی «منافع حیاتی» در آن دارند.

۲۱. درسهایی که باید از دعوی فن سکا آموخت

این وضع خاص عیناً در مورد بحر خزر نیز وجود دارد. مرز خاکی بین ایران و شوروی مشخص گردیده و مورد توافق قرار گرفته اما مرز آبی در دریای خزر مشخص نشده بلکه طرفین تصریح کرده اند که آبهای سرناسر دریا مشترکاً و متساویاً و منحصرأ به آن دو تعلق دارد و همواره نسبت به حقوق متساوی خود در استفاده از دریا تأکید ورزیده اند.

بنابراین، همانگونه که در مورد خلیج فن سکا اعلام گردیده در مورد دریای خزر هم سابقه ای برای تقسیم دریا بین کشورهای ساحلی وجود ندارد.

نکته هایی که از تأمل در رأی دیوان دادگستری بین المللی می توان آموخت به شرح زیر است:

الف. در آن رأی اشتراک منافع قابل ملاحظه میان سه کشور ساحلی خلیج فن سکا مورد توجه دیوان قرار گرفته بود. این اشتراک منافع به نحوی بارزتر در میان پنج کشور ساحلی دریای خزر نیز وجود دارد. مشخصات و الزامات این اشتراک منافع عبارت است از تساوی کشورهای ذینفع در استفاده از آبهای مورد بحث، مشترک بودن حقوق قانونی آنها و فقدان امتیازی برای یک کشور در برابر کشورهای دیگر. تجلی کامل این مشخصات را به نظر دیوان در همان مفهوم کندمینیوم می توان یافت.

ب. دیوان خلیج فن سکا را دارای وضعیتی منحصر به خود Sui generis تلقی

کرده بود. بحر خزر نیز دارای چنین وضعیتی است. مشکلات مربوط به این وضعیت‌های منحصر به فرد را منطقی نمی‌توان با استناد به قواعد عمومی که ناظر بر وضعیت‌های عادی و متعارف است فیصله داد. مشکلات وضعیت‌های خاص راه‌حلهای خاص خود را می‌طلبد. فن سکا خلیجی نبود که متعلق به کشور واحدی باشد بنابراین دیوان لازم می‌دید که تاریخچه خاص را مورد بررسی قرار دهد تا دریابد که نظام حقوقی خاص این خلیج چیست و بر چه پایه‌هایی استوار می‌باشد؟

در چارچوب همین ملاحظات است که به رأی دیگر دیوان در اختلاف بین تونس و جماهیر عربی لیبی (گزارش دیوان دادگستری بین‌المللی سال ۱۹۸۲ صفحه ۷۴) اشاره و استناد می‌شود که در رأی مزبور آمده است: «حقوق بین‌المللی عمومی... در مورد آبهای تاریخی و خلیج‌های تاریخی نظام حقوقی واحدی را مقرر نمی‌دارد، بلکه هر مورد خاص از مواردی که به عنوان آبهای تاریخی یا خلیج‌های تاریخی شناخته می‌شوند دارای نظام حقوقی خاص خود خواهد بود.»

ج. دیوان دادگستری بین‌المللی، بر مبنای ملاحظات بالا، حکم دیوان دادگستری امریکای مرکزی را مورد توجه قرار می‌دهد که در حکم مزبور خلیج فن سکا به عنوان «یک خلیج تاریخی دارای مشخصات دریاهای بسته» شناخته شده است. کشورهای ذینفع این خلیج را یک دریای بسته تلقی می‌کردند و اصطلاح «دریای بسته» در این مورد دلالت بر آن دارد که آن خلیج جزو دریای آزاد تلقی نمی‌شد و آبهای آن در عداد آبهای بین‌المللی محسوب نمی‌گردید.

در این مقام لازم است متذکر بود که دریای خزر نیز از نظر کشورهای ایران و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دریای بسته شناخته می‌شد و دریای بسته از نظر آن دولتها درست به همان مفهوم بود که دیوان دادگستری بین‌المللی برای این اصطلاح قائل شده است؛ یعنی دریایی که از همه سو محاط در خشکی است و جزو دریای آزاد نیست. موضوع دولت ایران در این باره در قانون فلات قاره مصوب ۱۳۳۴ تصریح شده، موضوع دولت اتحاد جماهیر شوروی نیز مطابق آنچه در بند اول مقاله آقای باتلر تحت عنوان «جوانب حقوقی دریای خزر» آمده، از همین قرار بوده است.

د. هیچ فرض قانونی برعلیه اصل مشاعیت وجود ندارد. از این نظر باید توجه داشت که دولت هندوراس در دعوی خلیج فن سکا درست همین استدلال را پیش کشیده

بود و مدعی بود که مشاعیت مستلزم وجود قرارداد و مسبوق به آن است. دیوان دادگستری بین‌المللی این استدلال را وارد ندانست.

ه. حکم دیوان دادگستری بین‌المللی مقتضی آن است که آبهای خلیج فن سکا به لحاظ تقسیمات حقوقی از مقوله آبهای داخلی تلقی شود زیرا که حقوق دولت در آنها بر اساس حاکمیت مبتنی می‌باشد. به عبارت روشنتر این آبها جزو دریای ساحلی (Territorial Sea) تلقی نمی‌شود. همین نتیجه‌گیری در مورد آبهای دریای خزر هم صادق خواهد بود.

۲۲. با وجود آنچه گفته شد اگر روزی دولتهای نیکارگوه و السالوادور و هندوراس تصمیم بگیرند که خلیج فن سکا را در میان خود تقسیم کنند چیزی مانع کار آنها نخواهد شد و هرگونه توافقی در این باره بر اساس حقوق بین‌الملل میسر خواهد بود. همانطور که منطقه معروف به بیطرف Neutral Zone بین عربستان سعودی و کویت تا چند سال پیش مشاع بین آن دو دولت تلقی می‌شد و امروز آن را افزاز کرده و هر یک از دو دولت بخش مشخصی از آن را تصاحب کرده‌اند، در مورد بحر خزر نیز مسلماً چنین وضعی می‌تواند پیش بیاید یعنی هیچ مانع حقوقی برای افزاز مال مشاع وجود ندارد. مسئله مهم این است که افزاز بر طبق چه ضوابطی صورت گیرد؟

در صورتی که توافق همگانی پنج کشور ساحلی بر این باشد که از منافع زیر بستر دریا به نحو مشاع استفاده کنند ایجاد یک سازمان منطقه‌ای که جنبه‌های اداری و اجرایی بهره‌برداری مشترک را زیر نظر داشته باشد ضرورت خواهد یافت. این سازمان بخشهایی از دریا را که برای انجام عملیات اکتشاف و توسعه و بهره‌برداری اختصاص می‌یابد به شرکتهای نفتی واجد صلاحیت فنی و مالی واگذار می‌کند، کنترل و نظارت عملیات را برعهده می‌گیرد و سهم هر یک از پنج کشور را به صورت جنس یا نقد می‌پردازد. افزاز بحر خزر و تقسیم آن به مناطق ملی این اشکال را دارد که منابع نفتی به صورت یکسان در سرتاسر زیربستر دریا گسترده نیست یعنی ساختمانهای زیرزمینی محتوی نفت و گاز در قسمتهای معینی از دریا وجود دارد و چنین نیست که در هر جای دریا حفاری صورت بگیرد به کشف میدان نفتی منتهی شود. (در اینجا باید اشاره کنم که یک بحث عمده در این سخنرانی عمداً مسکوت گذاشته شده و آن بحث مربوط به

مسائل محیط زیست است. سکوت در این باره نه به علت کم اهمیت بودن موضوع بلکه به این علت است که پرداختن به آن مخصوصاً در ارتباط با دریای خزر مستلزم توجه به جهات عدیده و جنبه‌های بسیار حساس و درخور تأمل است که حق مطلب را به صورت یک بحث ضمنی نمی‌توان ادا کرد.)

۲۳. در هر حال ضوابطی که باید در تسهیم منابع مورد بهره‌برداری ملاک عمل قرار گیرد عبارت خواهد بود از:

الف) تساوی (equality) حقوق بین‌ایران و کشورهای دیگر که جایگزین اتحاد جماهیر شوروی در ساحل بحر خزر شده‌اند.

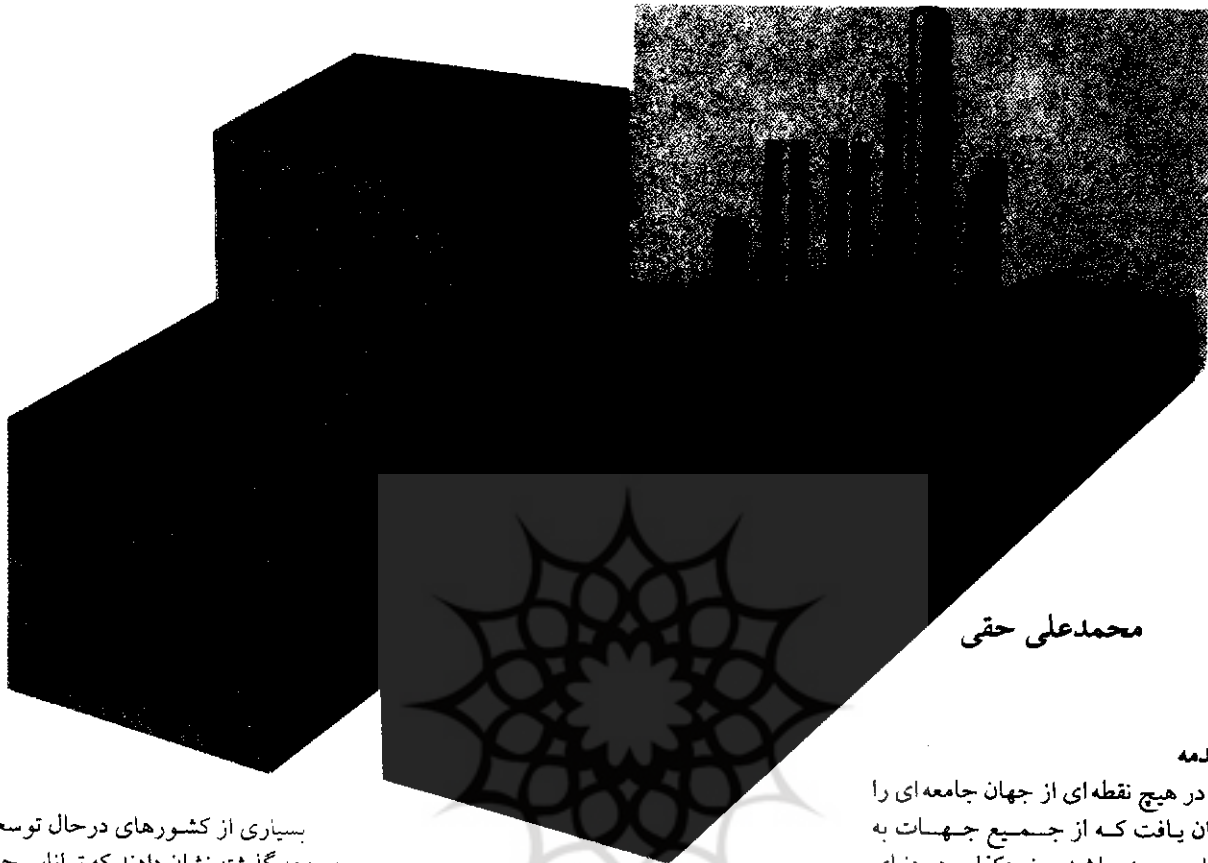
ب) منصفانه (equitable) و متناسب (proportional) بودن سهم کشورهای ذی‌نفع

اصل تساوی چنانکه گفته‌ایم به موجب معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ایران و شوروی تشبیت گردیده و ضابطه منصفانه بودن و متناسب بودن سهم نیز یک ضابطه عقلایی است که به موجب مقررات مقاله نامه حقوق دریاهای آزاد دیوان دادگستری بین‌المللی به طور کلی در تقسیمات مربوط به فلات قاره‌های مشترک مورد تأکید قرار گرفته و می‌تواند راهنمای هرگونه تصمیمی در خصوص تسهیم یک ملک مشترک مشاع قرار گیرد.

۲۴. در مورد بحر خزر می‌توان راه‌حلی هم پیشنهاد کرد که حد واسط بین نظر آنهاست که بر مشاعیت دریا تأکید دارند از یک طرف، و آن گروه که برای تقسیم آن فعالیت می‌نمایند از طرف دیگر باشد بدین گونه که قسمتهای از دریا که بلافاصله در مجاورت سواحل خشکی واقع شده تا فاصله معینی به صورت مفروز برای استفاده انحصاری هر یک از کشورهای ساحلی تخصیص داده شود و فقط قسمت میانی دریا که در ورای بخشهای اختصاصی باقی می‌ماند در اختیار سازمان منطقه‌ای مذکور در بالا گذاشته شود و این همان الگویی است که سابقاً در موضوع صید ماهی از آن پیروی شده و می‌تواند در مورد منابع معدنی نیز ملاک عمل قرار گیرد منتهی اگر برای صید ماهی یک منطقه اختصاصی به پهنای ده میل منظور شده است برای منابع معدنی ممکن است مقیاس مناسبتر دیگری مورد توافق قرار گیرد.

به هر حال اختلاف نظر در میان همسایگان ممکن است در هر زمان پیش آید و همانطور که تأکید کرده‌ام می‌تواند از راه

توسعه صادرات و اقتصاد بدون نفت



محمدعلی حقی

۱- مقدمه

امروزه در هیچ نقطه‌ای از جهان جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که از جمیع جهات به خودکفایی رسیده باشد. خودکفایی در دنیای امروز به معنی بی‌نیازی از دیگران و ترک مبادله با دنیای خارج نمی‌تواند باشد، بلکه به میزان و نوع بده و بستان تجاری با دیگران بستگی دارد. در اقتصاد امروز جهان هرچه کشورها پیشرفته‌ترند وابستگی آنان به یکدیگر از لحاظ داد و ستد تجاری و تکنولوژیک بیشتر است. منتها این وابستگی دوطرفه است. در اقتصاد امروز کشوری وابسته است که مواد اولیه خام و محصولات معدنی و غیرمعدنی کم‌فراوری شده به بازار جهانی عرضه کند و کالای ساخته شده و تکنولوژی طلب بخرد. حضور الزامی هر کشور در بازارهای جهانی بر محور خود اتکایی نسبی صورت می‌گیرد، که پیش شرط رسیدن به آن رعایت اصل کارایی اقتصاد داخلی در مقیاس جهانی است که خود به مفهوم تخصصی شدن تولید در کشور براساس مزیت نسبی تولید آن در عرصه بین‌المللی است.

کاهش تقاضا برای نفت خام صادراتی ایران به دلایل گوناگون سیاسی و اقتصادی، آثار جنگ تحمیلی و پیشرفتهای سریع تکنولوژیک جهان تنگنای مالی و سرمایه‌ای

بسیاری از کشورهای درحال توسعه طی دو دهه گذشته نشان دادند که توانایی جذب و بومی کردن تکنولوژی را دارا بوده‌اند و توانسته‌اند تولید خود را ساماندهی کنند و به سرعت به بازارهای جهانی وارد شوند و لذا دلیلی وجود ندارد که کشور ما نتواند. اما لازمه آن طراحی الگوی توسعه اقتصادی و اجتماعی براساس یک استراتژی توسعه جامع ملی است. بدیهی است که تعیین خطوط اساسی استراتژی توسعه جامع ملی ایجاب می‌کند که همه پیش‌نیازهای ضروری برای انجام این مهم یک به یک تحلیل شوند.

۲- ساختار صادراتی ایران در گذشته

ساختار اقتصادی ایران در یک قرن گذشته گویای آن است که بخش کشاورزی زیر ساخت تولید را تشکیل می‌داده و محصولات زراعی، دامی و گیاهی به صورت خام و یا فرآوری شده مهمترین کالای صادراتی ایران به بازارهای جهانی بوده است. درحال حاضر هم صادراتی که منشاء کشاورزی دارند، جایگاه اصلی خود را در صادرات غیرنفتی ایران حفظ کرده‌اند. ارقام

را به ویژه در بخش تولید واقعی اقتصاد، به ویژه صنعت فراهم کرده است. علیرغم عامل غیرقابل پیش‌بینی بودن درآمد ارزی نفت، چنین به نظر می‌رسد که در ایران اقتصاد نفت نقش پشاهنگ خود را تا رسیدن کشور به سطح مطلوبی از خوداتکایی صنعتی همچنان حفظ خواهد کرد؛ چنانکه طی نیم قرن گذشته به رغم تمام گفته‌ها و نوشته‌ها و هدف‌گذاریها و شعارها حفظ کرده است. استفاده بهینه از درآمدهای ارزی نفت می‌تواند بر گزینه‌های استراتژی تبدیل هرچه بیشتر نفت به ظرفیت‌های تولیدی و زیربنایی صنعتی و ذخیره‌سازی ارز حاصل از فروش نفت برای جبران سقوط درآمدهای ارزی درآینده قابل پیش‌بینی، استوار باشد. به علاوه استفاده بهینه از نفت می‌تواند عامل مهم مزیت نسبی در اقتصاد داخلی و خارجی کشور باشد.

تجارت خارجی ایران در نیم قرن اخیر نشان می‌دهد که به طور متوسط ۸۵ درصد حجم صادرات غیرنفتی ایران کالاهای کشاورزی و سنتی بوده است و این نسبت کم و بیش در حال حاضر هم حاکم است.

طی نیم قرن اخیر، هر چند رشد ایجاد صنایع کارخانه‌ای در ایران قابل توجه بوده، ولی تولیدات صنعتی جایگاه مناسبی در تولیدات داخلی و صادرات نداشته است و اگر هم در رشته‌هایی از صنایع پیشرفتی به دست آمده، حجم و کیفیت تولید چنان نبوده که قابلیت رقابت و عرضه در بازارهای جهانی را داشته باشد.

تولیدات صنعتی تا چهار دهه پیش به طور عمده به صنایع کارگاهی و خانگی در رشته‌های سنتی مانند نساجی، قالی‌بافی، مخمل‌دوزی، زری‌دوزی، زرگری، سفالگری و یا پاره‌ای صنایع بومی که غالباً صناعی کارگر طلب با جنبه هنری بوده‌اند، محدود بوده است.

طی نیم قرن گذشته که در ایران صنایع کارخانه‌ای نسبتاً فراوانی مانند قند، نساجی، سیمان، ریخته‌گری، ذوب‌آهن، آلومینیوم‌سازی، اتومبیل‌سازی و نیز پالایشگاه و فعالیتهای وابسته به نفت و پتروشیمی بوجود آمده، پایه تفکر خودکفایی و جایگزینی واردات با تولید داخلی بوده است. این طرز تفکر چنان که عملکرد آن در سایر کشورهای در حال توسعه نیز نشان داده است، نه تنها اقتصاد کشورها را از وابستگی به واردات صنعتی و غیرصنعتی رهایی نمی‌دهد، بلکه از لحاظ تأمین ماشین‌آلات و تجهیزات، مواد اولیه، تکنولوژی و در مواردی حتی نیروی انسانی وابستگی را شدت بخشیده است.

استراتژی درونگرا که بر پایه تفکر سیاسی و تقویت پایه حکومت در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم انتخاب شد و دخالت هر چه بیشتر دولت را در فعالیتهای اقتصادی مشروع و مثبت توجیه می‌کرد، در ایران هم فکر غالب بوده است چرا که درآمد نسبتاً هنگفت نفت که صددردم متعلق به دولت و ابزار قدرت دولت بوده، ابزار عملی تفکر فوق را به سهولت در اختیار دولت قرار داده است و موجب شده است که دولت به طور نامعقول و بیش از میزان مورد لزوم از صنایع دولتی و غیردولتی حمایت کند که نتیجه آن ایجاد صنایعی ناکارآ و در استثمار دولت و وابسته به آن بوده است.

این صنایع که هزینه هنگفتی صرف سرمایه‌گذاری در آنها شده عملاً نه تنها کالایی

برای صادرات نداشته‌اند، بلکه تولیداتشان در بسیاری از موارد، تکافوی رفع نیاز داخلی را نیز نکرده است.

حمایت بیش از حد لزوم، تزریق ارز کافی و وجود بازار داخلی از طرف دیگر موجب شده است که بخش صنعت ایران انگیزه لازم را برای حضور در بازارهای جهانی پیدا نکند که این بی‌انگیزگی دست کم تا سالهای اخیر تداوم داشته است.

ایران از نظر منابع زیرزمینی و معادن غنی بوده است. ولی به دلیل کمبود راههای ارتباطی، بی‌توجهی به اکتشاف، به کارگیری تکنولوژیهای نابهنگام حفاری و بهره‌برداری، بی‌نیازی به صدور محصول و تحصیل ارز، محصولات معدنی غیرنفتی هم در صادرات کشور سهم قابل توجهی به دست نیآورده است. طی نیم قرن اخیر، معادن مهمی چون مس، آهن، ذغال‌سنگ، سرب، روی، نیکل، زاج، گوگرد، نقره و فیروزه مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گرفته است، ولی نقش صادراتی و حتی فرآوری داخلی آنها اندک بوده و سهم بخش معادن در صادرات غیرنفتی کشور همیشه زیر ۳ درصد بوده است.

نفت در اقتصاد ایران همیشه جایگاه ویژه‌ای داشته است، به طور متوسط بیش از ۸۵ درصد درآمد صادراتی ایران ناشی از صادرات این کالای سیاسی و اقتصادی بوده و همیشه رابطه تنگاتنگی بین صادرات نفتی و غیرنفتی وجود داشته است. طبق ارقام جدول شماره ۱ در سالهایی که درآمد نفت بیشتر بوده و ارز حاصل از آن بیشتر به واحدهای تولیدی تزریق شده بر حجم صادرات غیرنفتی نیز افزوده شده و فراوانی ارز نفت به صادرات غیرنفتی کمک کرده است. همین امر نشان می‌دهد که در کشور ما حتی در نیم قرن اخیر جز در زمانهای خاص و کوتاه مدت، سیاست مشخص صادراتی وجود نداشته است.

ترکیب کالاهای صادراتی ایران برحسب بخشهای تولیدی (جدول شماره ۲) نشان می‌دهد که به طور متوسط ۸۰ درصد صادرات غیرنفتی کالاهای کشاورزی و سنتی، ۱۷ درصد کالاهای صنعتی (معمولاً با تکنولوژیهای نابهنگام و توسعه نیافته) و ۱۳ درصد کلوخه‌های معدنی فرآوری نشده بوده است. هر چند صادرات صنعتی روندی فزاینده بخصوص در چهار سال اول برنامه عمرانی جمهوری اسلامی ایران داشته، ولی انگیزه آن مابه‌التفاوت نرخ ارز بوده و ساختار اقتصادی و توان صادراتی کشور با تحولی

اساسی روبه‌رو نشده است.

ترکیب صادرات غیرنفتی ایران برحسب نوع مصرف کالاها در جدول شماره ۳ ارائه شده است. بررسی ارقام مبین آن است که به طور متوسط ۹۹ درصد صادرات غیرنفتی ایران کالاهای مصرفی، مواد اولیه، و کالاهای واسطه‌ای است که فرآیند تولیدی چندانی را در درون اقتصاد ملی طی نکرده و ارزش افزوده چندانی نیافریده‌اند. براساس ارقام این جدول، کمتر از یک درصد کالاهای صادراتی ماشین‌آلات و تجهیزات سرمایه‌ای بوده است. این رقم اندک‌گویای آن است که استراتژی درونگرای خودکفایی و جایگزینی واردات توانسته است اقتصاد ایران را به جهتی سوق دهد که کالای سرمایه‌ای لازم را برای صادرات و یا مصرف داخلی تولید کند و اقتصاد ایران را به خودکفایی که هدف تمامی برنامه‌های عمرانی کشور بوده است، برساند.

آمارهای صادرات ایران این واقعیت را دیکته می‌کند که ایران برای حضور در بازار جهانی نیاز به اصلاح ساختار اقتصاد داخلی خویش و انتخاب استراتژی مناسب توسعه دارد و قبل از هر چیز باید موانع سیاسی، حقوقی، قانونی و اداری توسعه اقتصاد ملی را برطرف کند و زیربنای مطلوب را برای حضور در بازار جهانی ایجاد کند.

در ایران طی نیم قرن اخیر جز در پاره‌ای موارد خاص نظیر دوران جنگ جهانی دوم و سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ (دوران حکومت دکتر مصدق) و یا دو سال اول انقلاب اسلامی که در سایه احساسات شدید ملی-مکتبی بازرگانی خارجی تا حدی از تعادل برخوردار شد (بدون آنکه برنامه‌ای از پیش طراحی شده‌ای وجود داشته باشد) در سایر سالها بازرگانی خارجی با کسری مواجه بوده و به ندرت سیاست مشخص و درازمدتی در راستای توسعه صنعتی و اقتصادی کشور وجود داشته است.

اگر در لابلای برنامه‌های عمرانی کشور، به ویژه برنامه‌های دهه ۱۳۴۰، هدفها و سیاستهایی را بتوان جستجو کرد، بیش از آنکه سیاست بازرگانی خارجی مطالعه شده و انتخاب شده‌ای در مسیر توسعه اقتصادی و صنعتی کشور باشد، ملهم از افکار و عقاید رایج در سطح بین‌المللی به خصوص در کشورهای در حال توسعه بوده است و از همین روست که اغلب صاحب‌نظران استراتژی حاکم بر توسعه اقتصادی ایران را در طی سالهای ۱۳۴۰ و تا حدی دهه ۱۳۵۰ و حتی سالهای بعد از

جهانی و دخالت اشکار دولتها در قلمرو تجارت در تمام مدت دوران پس از جنگ دوم جهانی، رهیافت منطقی را غیرممکن می ساخت.

ویژگی انحصاری بسیاری از بازارهای بین المللی (تحت کنترل بودن تجارت بعضی کالاها توسط چند شرکت فراملیتی عمده در جهان)، معاملات بین شرکتی، داد و ستدهای بین دولتی، کنترل کامل تجارت خارجی توسط بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تشکیل بازارهای مشترک منطقه ای، خارج شدن بخشی از محصولات مهم از شمول مقررات گات (محصولات کشاورزی و کالاهای مشمول امنیت ملی)، باقی ماندن موانع غیرتعرفه ای بر سر راه بازرگانی بین المللی، وجود داد و ستدهای پایاپای و انواع خریدهای کارتلها و تراستها در مورد پاره ای از کالاها نظیر نفت و قهوه و ... همه و همه سیمای الگویی را تصویر می کرد که با الگوی تجارت آزاد تفاوت بسیار داشت.

دلایل انحراف از تجارت آزاد تمایل به حفظ ارزشهای مهمی چون حفظ امنیت ملی و مانند آن نیست بلکه عواملی مانند عملکرد تبعیض آمیز تجارت آزاد به سود بعضی و به زیان برخی دیگر، جدا انگاشتن مقوله تجارت از موضوعات توسعه و جریانهای مالی و پولی و بالاخره مدیریت نادرست بخش بازرگانی از نظر مبانی، مقررات و شیوه های کاربردی در عدول از آن دخالت داشتند و هنوز هم دارند. با رنگ باختن نظریه بازرگانی آزاد طی سه دهه بعد از جنگ دوم به خصوص از دیدگاه ایدئولوژی نظریه بازرگانی هدایت شده، که در واقع آمیزه ای از لیبرالیسم تجاری و نظریه دخالت دولتها در تجارت خارجی است، مقبولیت بیشتری کسب کرد. لیکن ایجاد هماهنگی در قلمرو اقتصادی و تجارت به تفاهم همه کشورهای جهان اعم از پیشرفته و در حال توسعه بستگی دارد.

شیوه بازرگانی هدایت شده نیز که مفهوم آن کمتر جنجال برانگیز است در واقع نوعی سرپوش گذاشتن بر دخالت دولت است که حتی دامنه آن می تواند وسیعتر از سیاست حمایت گرای باشد.

در هر حال روند کنونی نشان دهنده کاهش میزان دخالت دولتها در بازرگانی خارجی است که ایجاد سازمان تجارت جهانی که نتیجه ۷ سال مذاکره دور اروگوئه است، نمونه بارز آن می باشد و چنین بنظر می رسد که جز افزایش صادرات و حضور فعالتر در بازار جهانی و بهره گیری از تجارت

آزاد در حال حاضر راه دیگری برای توسعه اقتصادی وجود ندارد. البته مطرح شدن خدمات در تجارت یا «تجارت خدمات» که مسائل سیاسی و اقتصادی حادی را در رابطه با هویت شخصی دارنده علم و تکنولوژی و امنیت ملی مطرح ساخت، تصور دخالت نکردن دولتها را در آینده در بازرگانی خارجی بسیار ساده لوحانه می نماید.

شرکتهای فراملیتی نیز به نوبه خود با برخورداری از امکانات وسیع در زمینه پردازش داده ها و ارتباط از راه دور، توانایی خویش را برای فعالیت در خارج از قلمرو دولتها مرتباً افزایش داده و نوعی کارتل گرای را رواج می دهند که تنها از طریق دخالت مستقیم دولتها قابل جلوگیری و مقابله است. نظام مالی بین المللی که به سرعت در حال گسترش است، در معرض تغییرات کیفی قرار گرفته است، که انتقال داراییهای نقدی مازاد بطور مستقیم و بدون دخالت دادن عملیات بانکی و واسطه گری رایج از طریق وسایل نوین ارتباطی، از آنجمله است.

از این رو و با توجه به روند اتفاقات جاری، و احتمال بروز تنگناها و مشکلات در نظام مالی و پولی و بازرگانی بین المللی که همه روزه شاهد آن هستیم موضوع افزایش حدود و دامنه کنترل دولتها بر بازارهای جهان تمهیدی اجتناب ناپذیر است ولی در مورد کاهش دخالت دولتها در تجارت کالایی از اوایل دهه ۱۹۸۰ و به خصوص با ایجاد سازمان تجارت جهانی تردید نمی توان کرد.

نظریه کلاسیک تجارت بین الملل، در تقسیم کار جهان برای هر کشور و هر تولیدکننده ای جایگاهی قایل بود، لیکن امروزه نظریات مبتنی بر رهیافتهای نوآورانه و مبتکرانه، تجارت بین الملل را به مثابه یک میدان مبارزه تلقی می کنند که در آن علم و تکنولوژی حرف آخر را می زند و تسلط خود را حفظ می کند و برای کشورهای در حال توسعه دستیابی به تکنولوژی در فضایی رقابتی را امری حیاتی و ضروری تلقی می کنند.

بسیاری از کشورهای در حال توسعه ثابت کرده اند که توانایی جذب تکنولوژی را دارا بوده و می توانند تولید صنعتی خود را سازماندهی کنند و با سرعت وارد بازارهای بین المللی شوند. کشورهای کره جنوبی، هنگ کنگ، تایوان و سنگاپور نمونه کشورهای هستند که طی دهه های ۷۰ و ۸۰ توانستند با جذب تکنولوژی مناسب خود را از جرگه کشورهای در حال توسعه خارج نمایند و از امکانات و شرایط سیاسی و اقتصادی جهانی حداکثر استفاده را ببرند. اینک

کشورهای بزرگ و پرجمعیت جهان همانند چین، هندوستان، اندونزی و پاره ای از کشورهای آمریکای لاتین و خاور دور، ضمن رعایت اصل خوداتکایی سیاست مشابهی را پی گیری می کنند و ضمن هدایت اقتصاد ملی و تجارت خارجی به سرعت در پی جذب سرمایه ارزی و تکنولوژی خارجی هستند و طی دهه ۱۹۸۰ با موفقیت های بزرگی روبه رو شده اند.

تجربه نشان داد که اتخاذ سیاست خودکفایی (درونگرایی) نمی تواند همه نیازهای اساسی مانند عقب ماندگی تکنولوژی و کمبود مهارت نیروی انسانی را در درون مرزهای ملی تأمین نماید. لذا جهت گیری بین المللی و اتخاذ سیاست برونگرایی در جهت فراهم کردن شرایط خوداتکایی صنعتی نسبی با توجه به شرایط کنونی جهان نیز امری اجتناب ناپذیر است و کشورهای در حال توسعه ناگزیرند تأمین بخشی از تنگناهای موجود را در فراسوی مرزهای ملی خود (بازارهای جهانی) جستجو کنند و از روی تعصب و ناآگاهانه از دست آوردهای علمی بشر روی نگردانند.

۵- استراتژی صادرات غیرنفتی ایران در آینده

افزایش شدید جمعیت، کاهش ذخایر نفتی و تنزل تدریجی بازده چاهها و بالا رفتن هزینه استخراج، بی اطمینانی به آینده بازار جهانی و افت قیمت آن، ترمیم خسارات ناشی از جنگ ۸ ساله و بازسازی اقتصاد ایران و افزایش تعهدات خارجی کشور بی تردید نیاز ایران را به ارز افزایش خواهد داد و قابل پیش بینی است که اقتصاد ایران برای بازسازی و توسعه و تغذیه جمعیت جوان به ارز بیشتری نیازمند باشد و لذا راهی جز تأکید بیشتر بر صادرات غیرنفتی در پیش ندارد. بخش عمده ای از صنایع ایران با کهنگی ماشین آلات و تکنولوژی روبه رو است و نیاز به بازسازی و تکنولوژیهای جانشین دارد.

پاره ای از بررسیها حجم سرمایه گذاری صنعتی ۱۵ سال اخیر را کمتر از میزان استهلاك آن اعلام می دارد. به علاوه بخش نفت که ارزش آفرین ترین بخش اقتصاد ایران است، خود نیاز به بازسازی و ترمیم و به کارگیری تکنولوژی جدید دارد تا در آینده توانایی تولید به قیمت اقتصادی و قابل رقابت در بازار جهانی را داشته باشد، و به علاوه روند افزایش مصرف داخلی به حدی است که تداوم صادرات نفت را در آینده با تردید

سال	ارزش و سهم کل صادرات ایران					
	صادرات غیر نفتی		صادرات نفتی		جمع	
	سهم	ارزش	سهم	ارزش	سهم	ارزش
۱۳۴۵	۱۰۰٪	۱۵۷/۵	۸۲٪	۷۱۵/۸	۱۰۰٪	۸۸۳/۵
۱۳۵۰	۱۰۰٪	۳۳۴/۶	۸۴٪	۲۰۷۸/۰	۱۰۰٪	۲۴۴۸/۶
۱۳۵۵	۱۰۰٪	۵۳۹/۹	۹۶٪	۲۰۴۸۷/۷	۱۰۰٪	۲۱۲۱۰/۶
۱۳۶۰	۱۰۰٪	۳۳۹/۵	۹۷٪	۱۲۴۵۵/۵	۱۰۰٪	۱۲۷۹۵/۰
۱۳۶۵	۱۰۰٪	۹۱۵/۵	۸۶٪	۵۹۸۲/۳	۱۰۰٪	۶۸۹۷/۸
۱۳۶۷	۱۰۰٪	۱۰۳۵/۸	۸۶٪	۶۱۲۹/۰	۱۰۰٪	۷۱۰۱/۹
۱۳۶۸	۱۰۰٪	۱۰۴۳/۹	۹۲٪	۱۱۹۹۳/۲	۱۰۰٪	۱۳۰۳۷/۰
۱۳۶۹	۱۰۰٪	۱۳۱۲/۶	۹۳٪	۱۷۹۹۳/۰	۱۰۰٪	۱۹۳۰۵/۶
۱۳۷۰	۱۰۰٪	۲۶۱۳/۷	۸۵٪	۱۵۸۰۲/۰	۱۰۰٪	۱۸۴۱۵/۷
۱۳۷۱	۱۰۰٪	۲۹۳۶/۸	۸۴٪	۱۶۳۴۳/۰	۱۰۰٪	۱۹۲۷۹/۸
۱۳۷۲	۱۰۰٪	۳۷۴۶/۸	۷۹٪	۱۴۶۰۰/۰	۱۰۰٪	۱۸۳۴۶/۸

مأخذ : تراز نامه ها و گزارش های سالانه بانک مرکزی در سال های مختلف

جدول ۲

(میلیون دلار)

سال	ارزش و سهم کل صادرات غیر نفتی کشاورزی و سنتی							
	کلوخه های کانی فلزی		صنعتی		کشاورزی و سنتی		جمع	
	سهم	ارزش	سهم	ارزش	سهم	ارزش	سهم	ارزش
۱۳۴۵	۱۰۰٪	۱۵۷/۵	۱۰۰٪	۱۴۰/۱	۸۸٪	۸۸/۹	۱۰۰٪	۹/۳
۱۳۵۰	۱۰۰٪	۳۳۴/۶	۱۰۰٪	۲۵۶/۴	۷۶٪	۷۶/۶	۱۰۰٪	۱۶/۵
۱۳۵۵	۱۰۰٪	۵۳۹/۹	۱۰۰٪	۳۷۷/۱	۶۳٪	۶۳/۷	۱۰۰٪	۱۰/۲
۱۳۶۰	۱۰۰٪	۳۳۹/۵	۱۰۰٪	۳۲۱/۳	۹۴٪	۹۴/۶	۱۰۰٪	۵/۰
۱۳۶۵	۱۰۰٪	۹۱۵/۵	۱۰۰٪	۷۸۰/۷	۸۵٪	۸۵/۳	۱۰۰٪	۲۴/۹
۱۳۶۷	۱۰۰٪	۱۰۳۵/۸	۱۰۰٪	۷۷۰/۳	۷۴٪	۷۴/۴	۱۰۰٪	۳۲/۸
۱۳۶۸	۱۰۰٪	۱۰۴۳/۹	۱۰۰٪	۸۹۴/۴	۸۵٪	۸۵/۷	۱۰۰٪	۲۶/۹
۱۳۶۹	۱۰۰٪	۱۳۷۲/۶	۱۰۰٪	۱۱۱۱/۶	۸۱٪	۸۱/۰	۱۰۰٪	۴۵/۷
۱۳۷۰	۱۰۰٪	۲۶۱۳/۷	۱۰۰٪	۲۰۴۵/۵	۷۸٪	۷۸/۳	۱۰۰٪	۷۷/۳
۱۳۷۱	۱۰۰٪	۲۹۳۶/۸	۱۰۰٪	۲۱۸۴/۱	۷۴٪	۷۴/۴	۱۰۰٪	۳۵/۸
۱۳۷۲	۱۰۰٪	۳۷۴۶/۸	۱۰۰٪	۲۵۱۶/۱	۶۷٪	۶۷/۲	۱۰۰٪	۳۹/۰
۱۳۷۳	۱۰۰٪	۴۴۵۰	۱۰۰٪	۲۶۷۲/۰	۶۸٪	۶۸/۵	۱۰۰٪	۶۵/۰
۱۳۷۴	۱۰۰٪	۳۲۲۷	۱۰۰٪	۱۷۰۷/۰	۶۰٪	۶۰/۲	۱۰۰٪	۶۴/۰

ارقام سال های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ غیر قطعی است و به ترتیب رقم ۵۵۲ و ۳۹۴ میلیون دلار به عنوان سایر در سر آمده است.

مأخذ : تراز نامه ها و گزارش های سالانه بانک مرکزی در سال های مختلف

جدول ۳

(میلیون دلار)

سال	ارزش و سهم کل صادرات غیر نفتی ایران					
	جمع		مواد اولیه واسطه ای		سرمایه ای	
	سهم	ارزش	سهم	ارزش	سهم	ارزش
۱۳۴۵	۱۰۰٪	۱۵۷/۵	۱۰۰٪	۸۳/۷	۵۳٪	۵۳/۲
۱۳۵۰	۱۰۰٪	۳۳۴/۶	۱۰۰٪	۱۶۸/۵	۵۰٪	۴۶/۶
۱۳۵۵	۱۰۰٪	۵۳۹/۸	۱۰۰٪	۲۸۰/۵	۵۲٪	۹/۴
۱۳۶۰	۱۰۰٪	۳۳۹/۵	۱۰۰٪	۱۱۱/۰	۳۲٪	۰/۸
۱۳۶۵	۱۰۰٪	۹۱۵/۵	۱۰۰٪	۲۴۰/۳	۲۶٪	۱/۸
۱۳۶۷	۱۰۰٪	۱۰۳۵/۸	۱۰۰٪	۳۸۹/۰	۳۷٪	۰/۶
۱۳۶۸	۱۰۰٪	۱۰۴۳/۹	۱۰۰٪	۳۰۷/۵	۲۹٪	۳/۷
۱۳۶۹	۱۰۰٪	۱۳۱۲/۶	۱۰۰٪	۳۰۶/۷	۲۳٪	۵/۴
۱۳۷۰	۱۰۰٪	۲۶۱۳/۷	۱۰۰٪	۵۰۹/۷	۱۹٪	۶۸/۳
۱۳۷۱	۱۰۰٪	۲۹۳۶/۸	۱۰۰٪	۶۲۲/۴	۲۱٪	۷۴/۵

مأخذ : ترازنامه ها و گزارش های سالانه بانک مرکزی در سال های مختلف

انقلاب سیاست جایگزینی واردات می‌دانند. بسیاری از اقتصاددانان هم بر این باورند که در واقع عامل سیاست‌گذار و دیکته‌کننده خط مشی بازرگانی خارجی ایران طی نیم قرن اخیر درآمد نفت بوده است و هرگونه سیاستی طی ۵۰ سال اخیر در بازرگانی خارجی ایران تابعیت از نوسانات درآمد نفت داشته است. تجزیه و تحلیل درآمد نفت و ارقام بازرگانی خارجی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که سیاست بازرگانی خارجی ایران از درآمد نفت پیروی می‌کرده و نه نیازهای توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور.

همه می‌دانیم درآمد نفت تا حد زیادی خارج از کنترل دولت و جامعه است و قیمت آن در خارج از مرزهای کشور تعیین می‌شود و از آنجایی که تمامی درآمد عمرانی و قسمت عمده بودجه جاری کشور از محل درآمد نفت تأمین می‌شود، در واقع وصولی‌های حاصل از صادرات نفت، به طور غیرمستقیم دیکته‌کننده برنامه‌های اقتصادی کشور و هزینه‌های دولت نیز بوده است. به همین دلیل است که اعتبارات تخصیصی عمرانی و جاری کشور و سیاست‌های انقباضی مالی و پولی و ارزی نیز تابعی از درآمد نفت بوده که حجم این درآمد نیز در حیطه اختیار و کنترل ما نبوده است و در همین جاست که گفته‌م مقام معظم رهبری که اقتصاد بدون نفت و گسترش صادراتی غیرنفتی را توصیه می‌کند، اهمیت و حساسیت خود را نشان می‌دهد.

چنانکه گفته شد در برنامه‌های عمرانی ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب استراتژی جایگزینی واردات و حمایت از صادرات کاملاً مشخص و متبلور است و در تمامی برنامه‌ها تکرار شده است. مقایسه ارقام پیش‌بینی شده در برنامه‌ها با عملکرد گویای این واقعیت است که اقتصاد ایران در هیچ یک از برنامه‌ها نتوانسته است به هدف پیش‌بینی شده دست یابد. برای مثال در برنامه اول عمرانی جمهوری اسلامی ایران، صادرات صنعتی ۹ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود که در عمل به زحمت به ۲ میلیارد دلار رسید، ضمن آن که صادرات صنعتی سه سال آخر برنامه اول در اثر کاهش فوق‌العاده ارزش ریال در تاریخ اقتصادی ایران بی‌سابقه بوده است. مجموع صادرات صنعتی کشور در سال ۱۳۷۴ به زحمت به ۷۰۰ میلیون دلار رسید و حال آنکه طبق برنامه دوم متوسط سالانه صادرات صنعتی ۱/۵ میلیارد دلار پیش‌بینی شده است.

در یک جمع‌بندی کلی دلایل عدم موفقیت صادرات غیرنفتی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

- افزایش شدید درآمد نفت در سالهای پیش از انقلاب و نیز چند سال اول انقلاب و بی‌نیازی نسبی اقتصاد کشور به ارز غیرنفتی
- انتخاب استراتژی احساساتی و غیراقتصادی جایگزینی واردات و بی‌توجهی به صادرات غیرنفتی و حضور در بازار جهانی
- وجود قوانین و مقررات دست و پاگیر و دخالت‌های متعدد و غیرضروری دولت در امور اقتصادی و بازرگانی

- ناآشنایی بازرگانان و کارفرمایان ایرانی با بازارهای بین‌المللی و تحولات اقتصادی جهان

- وجود تنش در روابط سیاسی و اقتصادی کشور با خارج به ویژه بعد از انقلاب

- بروز انقلاب و آثار اقتصادی و سیاسی ذاتی و طبیعی ناشی از آن

- بروز جنگ ۸ ساله ایران و عراق و از بین رفتن زیربنای و توان تولیدی کشور

- فقدان اطلاعات منسجم و قابل اعتماد از میزان عرضه و تقاضای کالاها

- نبود وحدت نظر در مقامات تصمیم‌گیر نسبت به سیاست صادراتی

- تعدد مراکز تصمیم‌گیری در مورد صادرات کالاها و نبود تشکیلات مناسب توسعه صادرات و استراتژی نگاه به بیرون

- وجود تقاضای کافی داخلی و نبود مازاد قابل توجه برای صادرات

- عرضه کالا به صورت نه‌چندان مطلوب و موردپسند بازار جهانی

- کیفیت نه‌چندان مطلوب کالاها و بالا بودن قیمت آنها

- فراوانی ارز در گذشته و بالا بودن ارزش ریال در مقابل سایر ارزها

- تغییر مداوم قوانین و مقررات بازرگانی خارجی، ارزی و پولی و سایر قوانین و مقررات اقتصادی در ارتباط با تجارت خارجی و غیرقابل پیش‌بینی بودن آینده

- کمبود قوانین و مقررات مناسب و مشوق و نیز نبود اجماع نظر در مورد سرمایه‌گذاری خارجی

- وجود نظام ناکارآی بانکی و اعتباری و نبود بازار سرمایه

۳- دیدگاه‌های نظری حاکم بر تجارت خارجی

تئوری اصلی و عمده حاکم بر تجارت جهانی

نظریه استفاده از اصل برترهای نسبی است که با وجود معرفی انواع و اقسام نظریه‌های جدید و مکمل هنوز جایگاه خود را حفظ کرده است. این نظریه که توسط ریکاردو، اقتصاددان مشهور انگلیسی بیان گردیده مبتنی بر این اصل است که هر کشور باید به تولید آن کالاهایی مبادرت ورزد که در تولید آن از برتری برخوردار است و کالاها را به بهای نازلتری نسبت به سایر کشورها عرضه می‌کند. برپایه اصل برتری نسبی کشورهای در حال توسعه با به کارگیری نیروی انسانی ارزان و نیز مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای از طریق اعمال و ترویج تجارت آزاد می‌توانند تجارت خارجی را رونق دهند و روند توسعه اقتصادی خویش را سرعت بخشند.

چنین به نظر می‌رسد که در صحت این نظریه در یک مقطع زمانی و حالت استاتیک تردید اندکی وجود داشته باشد، ولی در دنیای متحول امروزی با تغییرات شدید تکنولوژیکی اصل برتری نسبی حالت استاتیک ندارد، بلکه می‌توان آنرا با پیگیری سیاست معقولانه توسعه اقتصادی به وجود آورد. چه بسیار تولیداتی که در یک مقطع زمانی برای کشوری حائز شرایط اصل برتری نسبی است ولی پس از مدتی به دلایل متعدد برتری خود را از دست می‌دهد. جابجایی تولید صنایع اتومبیل، صنایع الکترونیک، صنایع کامپیوتر، صنایع نساجی و ... نمونه‌های عینی جابجایی تجارت این کالاها در بین کشورها در سالهای اخیر است. به علاوه صادرات مواد اولیه کالاهای واسطه‌ای و نیروی انسانی کشورهای در حال توسعه در حجمی نیست که نیازهای وارداتی آنها را پاسخگو باشد، ضمن آنکه بهای آنها مستمراً در حال کاهش است و کالاهای جایگزین زیادی برای بسیاری از آنها پیدا شده است.

اما برای کشورهای در حال توسعه که بعد از جنگ دوم جهانی با کاهش شدید قیمت کالاهای صادراتی خویش مواجه بودند و درآمد ارزی خود را از دست دادند، تداوم و تعقیب نظریه برتری نسبی در چارچوب تجارت آزاد برای آنها قابل تحمل نبود و لذا تصمیم گرفتند تولید داخلی را جانشین واردات نمایند که این سیاست «استراتژی جایگزینی واردات» نام گرفت.

این استراتژی که با رهایی بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته از یوغ استعمار سیاسی کلاسیک و برانگیخته شدن احساسات ناسیونالیستی همراه بود به نوعی استراتژی بی‌نیازی و خودکفایی ختم گردید که در محافل علمی به سیاست توسعه

اقتصادی درونگرا شهرت یافت. اما شکست نسبی برنامه‌ها و سیاستهای اقتصادی و صنعتی در کشورهای توسعه نیافته از یک سو و تغییر ماهیت در استراتژی خودکفایی درونگرا در کشورهای انقلابی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از سوی دیگر صحت اعتبار شیوه‌های توسعه‌ای که مدافع انزواطلبی اقتصادی است را مورد تردید جدی و سؤال قرار داد، و به دنبال آن الگوی دیگری در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ الهام بخش کشورهای در حال توسعه گردید که «استراتژی توسعه صادرات» نام گرفت. موفقیت چشمگیر کشورهای تازه صنعتی شده خاور دور و تغییرات شتابان تکنولوژی جهانی به کارگیری این الگو را سرعت بخشید. در این استراتژی به جای خودکفایی (شعاری سیاسی که نیل بدان غیرممکن می‌نماید) سیاست خوداتکایی و ایجاد رابطه با دیگران و به کارگیری علم و فن آنان در راه توسعه کشور مورد توجه قرار گرفت.

این نگرش در محافل علمی به سیاست خوداتکایی برونگرا شهرت یافت. پایه تفکر این سیاست آن است که در دنیای امروز هیچ کشوری نمی‌تواند بدون همکاری و استفاده از علم دیگران به حیات خود ادامه دهد و هرچه کشورها توسعه یافته‌تر باشند وابستگی آنها به یکدیگر بیشتر است. آمار و ارقام نیز گویای این واقعیت است. براساس گزارش آنکتاد در سال ۱۹۹۳، ۸۰ درصد تجارت کالاهای علم طلب بین کشورهای توسعه نیافته مبادله می‌شود. وابستگی علمی و اقتصادی این کشورها به یکدیگر به مراتب بیش از وابستگی کشورهای در حال توسعه به یکدیگر و یا به کشورهای توسعه یافته است. حال آنکه کمتر کسی کشورهای توسعه یافته را وابسته می‌داند. مشکل کشورهای در حال توسعه در تجارت و وابستگی یک طرفه است و راه نجات آنان نیز به نظر بسیاری از صاحب نظران اقتصادی گسترش تجارت، جذب تکنولوژی و بومی کردن آن و خلق برتریهایی نسبی و توجه به صادرات است. راهی که کشورهای خاور دور (کشورهای تازه صنعتی شده) و تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین پیموندند و کشورهای چین، هندوستان، اندونزی، مالزی، فیلیپین و بسیاری از کشورهای در حال توسعه به سرعت پیگیر آن هستند و با موفقیت‌های بزرگی نیز مواجه شده‌اند. به باور بسیاری از صاحب نظران در جهان امروز تغییرات علمی و تکنولوژیکی به اندازه‌ای سریع و چشمگیر است که هیچ کشوری قادر به تولید همه چیز

برای همه نیست و توسعه صنعتی بدون همیاری، همفکری و بهره‌گیری از دانش دیگران و گسترش داد و ستد با خارج در فضایی رقابت آمیز اتفاق نخواهد افتاد.

اقتصاددانان نئوکلاسیک بالا رفتن رقابت، نوآوری، بالا بردن کیفیت و تحرک اقتصادی در کشورهای در حال توسعه را تا حد زیادی ناشی از تجارت خارجی و گسترش روابط اقتصادی این کشورها می‌دانند. به باور طرفداران این مکتب تقاضا می‌تواند عرضه را بدنبال داشته باشد و موجب تخصیص بهینه منابع گردد. به عبارت دیگر گسترش تجارت می‌تواند مولد تولید و در نهایت توسعه صنعتی و اقتصادی گردد. آمار و ارقام بین‌المللی نیز تا حد زیادی صحت نظریه فوق را مورد تأیید قرار می‌دهد.

براساس مطالعه آنکتاد متوسط رشد سالیانه حجم تجارت خارجی (مجموع صادرات و واردات) کشورهای توسعه یافته طی دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ به ترتیب ۱۰، ۱۸/۸، ۶/۹ درصد بوده و حال آنکه متوسط رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی این کشورها به ترتیب در دهه‌های فوق ۵/۱، ۳/۱، ۳/۲ درصد بوده است. متوسط رشد سالانه حجم تجارت خارجی کشورهای در حال توسعه در دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ به ترتیب به ۷/۲، ۲۵/۹، ۰/۷ درصد می‌رسد و حال آنکه متوسط رشد تولید ناخالص داخلی آنها در دوره‌های فوق ۵/۸، ۵/۶، ۲/۶ درصد بوده است. مقایسه ارقام، تبعیت و همبستگی رشد تولید و در نتیجه توسعه اقتصادی را از حجم تجارت خارجی نشان می‌دهد. براساس گزارش سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۴، رشد حجم تجارت کالایی جهان، معادل ۹ درصد و رشد تولید ناخالص داخلی ۳/۵ درصد بوده است.

به هر حال در مرور بر نظرات حاکم بر تجارت جهانی در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی و الگوهایی که کشورهای در حال توسعه در پیش گرفتند یک واقعیت قابل انکار نمی‌باشد و آن اینکه افزایش فاصله‌های کشورهای که سیاست خودکفایی و اقتصاد تا حدی بسته را در پیش گرفتند با کشورهایی که سیاست خوداتکایی و اقتصاد بازار را قبول کردند موجب تجدیدنظر اساسی در سیاست اقتصادی کشورهای گروه اول گردیده است. موفقیت کشورهای که از اواخر دهه ۱۹۶۰ سیاست اقتصاد بازار و همسویی با بازار جهانی را همراه با استراتژی توسعه

صادرات و بهره‌گیری از فنون و علم دیگران و بومی کردن آن در پیش گرفتند، به عزم و اراده کشورهای گروه اول در تغییر استراتژی درونگرا به برونگرا سرعت بخشید و موجب شد که تقریباً کلیه کشورهای در حال توسعه بجای روگردانی از علم و دانش بشری و کشیدن حصار به دور خویش درصدد بهره‌گیری از آن در راه توسعه اقتصادی خویش برآیند و تجارت خارجی را ابزار این الگو قرار دهند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی که پیشگام سیاست خودکفایی و درونگرا بود بیش از پیش تردیدها را از بین برد و موجب روی آوردی هرچه بیشتر کشورها به تجارت آزاد و حضور در بازار جهانی گردید.

۴- واقعیت حاکم بر تجارت و اقتصاد جهانی

بیان نظریه‌های حاکم بر تجارت جهانی به معنی پذیرش سیاست درهای باز و قبول ورود کالاهای خارجی با کمترین حقوق و عوارض گمرکی و بدون کنترل و نظارت نیست. کاهش دخالت دولت در بازرگانی خارجی برای کشورهای در حال توسعه و کشورهای نظیر ایران که از تنوع صادرات برخوردار نیست و بیش از ۹۰ درصد درآمد ارزی را نیز دولت در اختیار دارد، تصویری ساده لوحانه و کاملاً غیرواقعی بینانه است و اصولاً تجارت آزاد در بازرگانی بین‌المللی به معنی کامل کلمه کمتر وجود خارجی دارد.

در حال حاضر بازرگانی بین‌المللی به علت وجود فزاینده بلوکها و اتحادیه‌های اقتصادی و تجاری منطقه‌ای با نوعی انحراف از تجارت آزاد همراه است، ضمن آنکه نمی‌توان منکر رواج روزافزون اقتصاد باز در کشورها و از جمله کشورهای در حال توسعه شد.

مجادله بر سر قابل اعتماد ساختن نظام بازرگانی حاکم بر جهان بعد از جنگ دوم جهانی به پیدایش دو جنبه متخاصم ایدئولوژیک بین حامیان «تجارت آزاد» و «حمایت‌گرایی» انجامید که در عمل هیچ کمکی به ایجاد یک زیربنای سالم و عاری از تعصب تجارت جهانی تا اواسط دهه ۱۹۷۰ نکرد. به بیان دیگر دوگانگی موجود در تجارت لیبرال و حمایت‌گرایی اجازه نمی‌داد که یک استراتژی موجب برای تحکیم مبانی نظام بازرگانی جهانی تدارک دیده شود. وجود دوگانگی و تضاد در نظام بازرگانی

برای توسعه صادرات و حضور در بازار جهانی و استفاده از علوم و دانش دیگری و بومی کردن آن باز کنند و به امید فردا نشینند. بی تردید در راستای همین شناخت و آگاهی بوده که مسؤولان کشور صادرات غیرنفتی و اقتصاد بدون نفت را مورد توجه قرار داده اند.

- عضویت در سازمانها و اتحادیه های بین المللی و منطقه ای برای کسب منافع بیشتر در امور تجاری با دنیای خارج در مجموع سیاستها و خط مشی های اعلام شده دولت را در زمینه صادرات غیرنفتی از دیدگاه اقتصادی نمی توان مردود شناخت، ولی به نظر می رسد که مهمترین مشکل در این زمینه کمبود هماهنگی و انسجام در مجموعه تصمیم گیریها و بی ثباتی آنها باشد.

به علاوه، دیدگاه حاکم بر مجموعه قوانین و مقررات و ضوابط موجود برای اداره اقتصاد و پیرو آن صادرات غیرنفتی تا حد زیادی دیدگاهی غیراقتصادی است و در نتیجه زیربنای حقوقی و امنیتی لازم برای سرمایه گذاری در بخشهای واقعی اقتصاد که صادرات آفرین است، آنطور که باید و شاید فراهم نیست.

به نظر می رسد دولت به خوبی با مشکلات و موانع توسعه اقتصادی و صادرات کشور آشنا باشد، ولی به دلیل تعهدات مدون و غیرمدون ناشی از انقلاب و انتظارات به وجود آمده برای توده مردم (عموماً خارج از توان اقتصادی و واقعیات حاکم بر کشور)، وجود پاره ای از موانع سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و قانونی نوشته و نانوشته و نیز انتظارات به وجود آمده، رفع موانع به سادگی امکانپذیر نیست و هماهنگی کامل مجلس، دولت و گروههای ذینفوذ و مؤثر سیاسی- مذهبی، و تصمیم گیری قاطع را طلب می کند که به ناچار به تدریج فراهم خواهد شد.

جدی مواجه می کند. بنابر پیش بینی های به عمل آمده در صورت تداوم رشد فعلی مصرف داخلی طی ۱۲ سال آینده صادرات نفت به صفر خواهد رسید.

مجموعه عواملی که مورد اشاره قرار گرفت اکنون ما را مجبور می کند که برای رسیدن به اقتصاد بدون نفت باید استراتژی توسعه ملی و صادراتی کشور را بازنگری کنیم و حضور اقتصادی ایران را در بازارهای جهانی افزایش دهیم. این تغییر سیاست، هر چند به صورت ناهماهنگ و غیرمنسجم و احتمالاً غیربنیادی، به تدریج از برنامه اول شروع شده است، امید می رود در آینده با انسجام و هماهنگی بیشتری دنبال شود.

اقداماتی که از سال دوم اجرای برنامه اول در زمینه گسترش صادراتی غیرنفتی شروع شد، عموماً در ارتباط با سیاستهای ارزی و پولی و گمرکی و تا حدی مقررات زدایی بوده و مشکلات اصلی و ساختاری اقتصاد کشور کمتر در آن دیده شده است.

مهمترین خطوط اصلاحی برنامه دوم عبارتند از:

- یکسان بودن نرخ ارز و قابل تبدیل بودن پول رایج به اسعار خارجی به نرخ شناور

- حذف روشهای دست و پاگیر اداری و گمرکی و ساده کردن مراحل ترخیص کالا برای وارداتی و صادرات به طوری که کنترلها محدود به امور قرنطینه ای و کالاهای ممنوعه از جنبه های شرعی و قانونی شود

- به کارگیری روشهای مرسوم تجارت برای تنظیم روابط بازرگانی خارجی به منظور گرفتن امتیازات خاص و مقابله با محدودیتهای سایر کشورها

- تسهیل در شرایط ورود و خروج به حریفه تجارت برای افراد علاقه مند و جلوگیری از انحصار

- تدوین تعرفه های گمرکی باتوجه به درجه معقول حمایت از تولیدکنندگان و مصرف کنندگان داخلی و بروز مزیت های نسبی برای گروه کالاهای تولیدی

- تمرکز دریافتهای دولتی ناشی از ورود و صدور کالا از قبیل عوارض گمرکی، سود بازرگانی، حق الثبت سفارش و ... به صورت متمرکز و یکجا

- تغییر قانون گمرکی از نظام قدیم (بروکسل) به نظام جدید (نظام هماهنگ)

- حرکت در جهت حذف معافیت های خاص

منابع و مأخذ:

1. Trade and Development Report, UNCTAD, Geneva, 1995
2. Handbook of Interanational Trade, Geneva, 1994.
3. World Development Report, World Bank, Washington, D.C. 1994.
۴. گزارشهای اقتصادی و ترازنامه بانک مرکزی ایران در سالهای مختلف، تهران، بانک مرکزی ایران.



به هر حال آنچه مسلم است اقتصاد جهانی راه یکپارچگی و ادغام را طی می کند و کشورهای در توسعه اقتصادی موفق ترند که زودتر موانع ادغام و یکپارچگی خود را در اقتصاد جهانی از پیش پای بردارند و راه را

تأمین مالی پروژه‌های نفت و گاز در کشورهای در حال توسعه

ترجمه شده از مقاله حسین رضوی در مجله Finance & Development

نگرانی‌های زیست محیطی اینک اهمیت یافته است.

آلودگی محیط زیست به صورت یکی از نگرانی‌های جدی و اولیه جامعه جهانی درآمده است. مسایل محیطی از نگرانی‌های ویژه در کشورهای در حال توسعه، با توجه به نقش بخش هیدروکربن است.

اول، پروژه‌های نفت و گاز غالباً با خطرهای بالقوه محیطی و ایمنی همراه اند که باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرند. در کشورهای صنعتی، پروژه‌ها با استانداردهای روشن طرح و تدوین شده‌اند، اما در بیشتر کشورهای در حال توسعه استانداردهای محیطی برای بخش نفت و گاز وجود ندارد. در گذشته، شرکت‌های بزرگ نفتی خود در درون خویش، استانداردهایی تعیین و به عنوان متولیان محیط زیست عمل می‌کردند اما حالا که شرکت‌های خصوصی کوچک به فعالیت در بخش هیدروکربن آغاز کرده‌اند، این وضع تغییر می‌کند.

دوم، تسهیلات موجود نفت و گاز در بسیاری از کشورهای در حال توسعه زیر استانداردهای مطلوب کار می‌کنند و به محیط محلی و جهانی آسیب می‌زنند. ریزش نفت و نشت گاز، که نیاز به پاک‌سازی سریع دارند، اهمیت یافته است.

گاز طبیعی انتخاب آینده است.

گاز طبیعی، بخشی به خاطر نگرانی‌های زیست محیطی و بخشی به خاطر ملاحظات اقتصادی و کارایی، به صورت یک سوخت متداول در کشورهای در حال توسعه درآمده است. خارج از کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، استفاده از گاز طبیعی در کشورهای در حال توسعه تا چندی پیش کاملاً محدود بود. در پنج سال گذشته مصرف گاز ۶ درصد افزایش داشته است. بخش بزرگی از این گاز صرف تأمین نیروی برق شده است و استفاده از آن در کشاورزی به طور چشم‌گیری افزایش نشان می‌دهد.

غالباً شرکای بالقوه را دل‌سرد و مأیوس می‌کند. بانک جهانی، در کوششی برای تسهیل جریان تأمین مالی، اخیراً استراتژی خود را در بخش نفت و گاز مورد تجدیدنظر قرار داده و تأکید بیشتر را بر کمک به دولت‌ها و بخش‌های خصوصی گذاشته است تا خطر سرمایه‌گذاری را کاهش دهد.

بخش متغیر

در طول پنج سال گذشته محیط‌های سیاسی و اقتصادی در کشورهای در حال توسعه به شدت تغییر کرده است و صنعت جهانی نفت و گاز هم به همین ترتیب. این تغییرات اثری جدی بر بخش هیدروکربن داشته است.

تعریف تازه نقش دولت

با شناخت اینکه دولت نمی‌تواند سرمایه‌گذار خوبی باشد، بسیاری از دولت‌ها نقش جدیدی به عنوان سیاست‌گذار و تنظیم‌کننده، اختیار کرده‌اند. آنها به بخش خصوصی آزادی و اختیار بیشتری می‌دهند و به نیروهای بازار مجال می‌دهند تا در مورد کارآمدترین طرق تهیه کالاها و خدمات تصمیم بگیرند. این گرایش، گرچه جهانی است، مهمترین نتایج را در اقتصادهایی به‌جا گذاشته که قبلاً متمرکز بوده‌اند.

بازار جهانی نفت به شکل چشم‌گیری تغییر کرده است.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در مورد امنیت عرضه نفت و خطر افزایش قیمت‌ها، نگرانی قابل توجهی وجود داشت. بعضی از این خطرها هنوز هم وجود دارند، اما نفت خام و تولیدات نفتی اینک به عنوان کالاهایی که باید از طریق عملی‌ترین و ارزان‌ترین - کانال‌ها تأمین شوند، تلقی می‌گردند. تأکید بر تهیه تولیدات نفتی در بازارهای جهانی است، و توسعه منابع داخلی تنها زمانی که نفت و گاز بتوانند در سطح نرخ‌های رقابتی بین‌المللی تولید و به بازار عرضه شوند، قابل توجیه خواهد بود.



در آینده، فرصت‌های سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز به احتمال بسیار در کشورهای در حال توسعه متمرکز خواهد بود. اما منابع مالی جهت انجام طرح‌های نفت و گاز به خاطر خطرهای تجاری و سیاسی، کمیاب است. برای کاهش ریسک و جلب سرمایه‌ها چه می‌توان کرد؟

بیشترین افزایش تقاضا برای نفت و گاز در کشورهای در حال توسعه به چشم می‌آید که خود بیشترین ذخایر نفت و گاز تثبیت شده جهان را هم در اختیار دارند. بنابراین، شرکت‌های بین‌المللی انرژی، سرمایه‌گذاران، فراهم‌کنندگان تجهیزات، مقاطعه‌کاران و دفاتر مشورتی - توجه خود را از اروپا و آمریکای شمالی برگرفته و معطوف به کشورهای در حال توسعه می‌کنند که در آینده فرصت‌های بیشتر تجارت در بخش نفت و گاز را فراهم می‌آورند.

با آنکه پروژه‌های جدید متعددی فرموله شده‌اند، اغلب آنها به علت مشکلات تأمین مالی کافی و مطمئن به مرحله اجرا درنیامده‌اند. برای تأمین مالی این طرح‌ها مسئولان امر ناچار به بکارگیری روشهای ابداعی و قابل انعطاف گردیده‌اند تا بتوانند منابع مالی بخش خصوصی و دولتی را جذب کنند. با اینهمه خطرهای تجاری و سیاسی نیز

فرصت های داد و ستد

رشد کل مصرف جهانی نفت بین سال های ۱۹۹۶ و ۲۰۱۰، ۳۶ درصد پیش بینی شده است. بیشتر این رشد در کشورهای در حال توسعه خواهد بود که انتظار می رود نیاز آنها تقریباً در همه بخش ها افزایش یابد. در مقابل آنها، رشد مصرف نفت در کشورهای صنعتی احتمالاً به بخش حمل و نقل محدود خواهد بود. در طول همین مدت کل مصرف جهانی گاز نیز رشدی حدود ۳۶ درصد خواهد داشت. رشد مصرف گاز، هم در کشورهای در حال توسعه و هم در کشورهای صنعتی، بیشتر ناشی از توسعه و گسترش نیروگاه های برق گازی خواهد بود؛ پس بیشترین نیاز به مصرف گاز در کشورهای در حال توسعه خواهد بود که افزایش ظرفیت نیروگاه های برق گازی را در برنامه های خود دارند.

ذخایر هیدروکربن نیز در کشورهای در حال توسعه متمرکز شده است. تنها ۵ درصد کل ذخایر تثبیت شده نفت و ۹ درصد ذخایر تثبیت شده گاز در کشورهای صنعتی هستند و بقیه در کشورهای در حال توسعه.

این تمرکز در بازار فرآورده ها و ذخایر نفت و گاز، همراه با اصلاحات اقتصادی اخیر، سبب توجه زیادی در بخش هیدروکربن کشورهای در حال توسعه شده است. درحالی که فرصت های داد و ستد در بخش های نفت و گاز کشورهای صنعتی کاهش می یابد، شرکت های انرژی توجه خود را به نیازهای سرمایه گذاری در انرژی

کشورهای در حال توسعه معطوف کرده اند. اما سیستم سنتی تأمین مالی پروژه های نفت و گاز در کشورهای در حال توسعه متلاشی شده و هنوز سیستم تازه ای جایگزین آن نشده و در نتیجه سبب کمبود در تأمین مالی گردیده است.

تا دهه ۱۹۷۰ بیشتر پروژه های نفتی در کشورهای در حال توسعه توسط شرکت های بین المللی نفت از طریق منابع مالی داخلی تأمین می شد. این وضعیت در طول دهه ۱۹۷۰، زمانی که دولت ها به خاطر کنترل بهتر و مطمئن تر ذخایر نفتی خود درگیر موضوع نفت شدند، و از سوی دیگر کشورهای واردکننده نفت کوشیدند نگرانی خود را در مورد تأمین نفت رفع کنند، تغییر کرد. در نتیجه، سرمایه برای پروژه های نفت و گاز از بودجه های دولتی و وام های رسمی و نیز شرکت های بین المللی نفت تأمین می شد. در اوایل دهه ۱۹۹۰ تأکید از نو

متوجه سرمایه گذاری بخش خصوصی شد چون بیشتر دولت ها مسئولیت و درگیری خود را در بخش نفت و گاز و اختصاص بودجه به این بخش را محدود کردند. با اینهمه، شرکت های بین المللی نفت کمتر مشتاق تأمین مالی این پروژه ها به تنهایی شدند و بر آن گردیدند تا به دلایل مختلف، از جمله یک نیاز سیاسی برای شرکت کنندگان محلی و سهم بردن از خطرهای پروژه، طیف گسترده ای از شرکا را داشته باشند. در نتیجه، تأمین مالی پروژه های نفت و گاز پیچیده شد و سرمایه گذاران و سرمایه داران خصوصی و عمومی را دربرگرفت.

خطرهای پروژه

خطرهای پروژه معمول به دو دسته کلی طبقه بندی می شوند- تجاری و سیاسی. خطرهای تجاری (مثل افزایش هزینه ها، تأخیرات، کاهش عایدی های پروژه در نتیجه فروش و قیمت های نامعین) همه در کنترل بانیان پروژه تلقی می شوند، درحالی که خطرهای سیاسی (مثل سلب مالکیت از موجودی ها، ناآرامی های داخلی، و مبادله ناپذیری ارزهای خارجی) چنین نیستند. با روش های تأمین مالی متعارف پروژه، بانیان پروژه خطرهای تجاری را اداره می کنند و برعهده می گیرند و در مقابل خطرهای سیاسی تضمین (بیمه) می گیرند. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه خطر سیاسی بعد دیگری هم دارد که برخورد

با آن مشکل تر است. نبود سیستم ها و سیاست های جاافتاده قانونی، تنظیم کننده و بنیادی، به دولت ها امکان می دهد تا دست به اقدامات نامنتظری بزنند که ضرورتاً می تواند بر جریان هزینه و عایدی اثر بگذارد - به ویژه اگر، فی المثل، دولت ها کنترل قیمت نفت و گاز داخلی را کنترل کنند و یا تصمیم بگیرند شرایط مالیاتی و امتیازات را تغییر دهند. این خطر بزرگ ترین مانع سرمایه گذاری خصوصی در بخش نفت و گاز کشورهای در حال توسعه است. حتی در کشورهایی که دولت ها گام هایی در جهت استقرار چهارچوبی ثابت و سیاست های روشن برداشته اند، تأمین کنندگان مالی (سرمایه گذاران) پروژه احتمالاً نمی توانند اطمینان داشته باشند که محیط تازه کار تجاری بدون تغییر باقی خواهد ماند و دولت به تعهدات خود به طور جدی و مستمر عمل خواهد کرد.

خطرهای پروژه از طریق تعدادی موافقت نامه و کتورات، از جمله در بخش امنیت پروژه، میان شرکای مختلف تقسیم می شود. این اسناد در جهت حفظ منافع بانیان پروژه، و بیشتر، در جهت آسایش خیال وام دهندگان تدوین می شود تا بدانند که خطرهای در حد معقولی کنترل خواهند شد. از نظر یک وام دهنده، باید به سه پرسش پاسخ داده شود. اول، پروژه می تواند طبق برنامه و بودجه پیش بینی شده انجام شود؟ دوم، پروژه می تواند عایدی معین پیش بینی شده را داشته باشد؟ سوم، عایدی خالص می تواند تقسیم شده و به وام دهنده و سرمایه گذاران، طبق توافق نامه پروژه، پرداخت شود؟ در ارتباط با این پرسش ها، وام دهندگان می خواهند بدانند در صورت شکست پروژه در یکی از این مراحل، مسئول خسارات وارده چه کسی خواهد بود؟

خطرات سیاسی پروژه باید در بدو امر بررسی شود. بیشتر سرمایه گذاران و تأمین کنندگان مالی این امر را پذیرفته اند که خطرهای تجاری می تواند به هنگام و به شکل مؤثری کنترل شوند اما احساس می کنند خطرهای سیاسی نمی توانند به وسیله کسی کنترل شوند. بنابراین پیشنهادی را جدی تلقی نمی کنند مگر اینکه تضمین هایی دریافت کنند که خطرهای سیاسی قابل اداره خواهند بود. خطرهای سیاسی می تواند از طریق تدابیر مختلفی، از جمله شکل های متفاوت تضمینی و دخالت گونه های معینی از شرکا - برای مثال، یک نهاد کلیدی دولت یا افراد و شرکت های قدرتمند محلی - کاهش یابد. تضمین های رسمی می تواند به وسیله دولت های میزبان و یا مؤسسات چند جانبه و بی طرف فراهم آید. بانیان پروژه اغلب پیش از انتخاب شکلی از شکل های تضمینی، سعی می کنند آنها را با هم ترکیب کنند تا جامع ترین پوشش را با کم ترین هزینه ممکن به دست آورند.

خطرهای تجاری را می توان از دو راه متفاوت کاهش داد. اول، بانیان پروژه نیازمند رسیدن به توافق با دولت کشور میزبان یا نهادهای دولتی درباره بعضی از جنبه های بازاریابی برای محصول پروژه هستند. نقش دولت با توجه به کشور میزبان و شکل پروژه فرق می کند. برای پروژه های گاز نقش دولت ضروریست چون بیشتر محصول به وسیله یک نهاد دولتی خریداری می شود و یا به نرخ های تنظیمی دولت فروخته می شود. بنابراین، بانیان پروژه نیازمند اطمینان از داد و

سند و یا توافق‌هایی با نهادهای دولتی اند. دولت لازم است اعتبار نهادهای دولتی را تضمین کند، یا اطمینان دهدهگه هرگونه افزایش لازم بهای انرژی را اجازه می‌دهد. جلب تضمین و توافق دولت معمولاً خیلی طول می‌کشد، به ویژه در کشورهایی که سوابق روشنی ندارند. راه دوم شامل مذاکره با مقاطعه‌کاران، تأمین‌کنندگان تجهیزات و از این قبیل برای کسب اطمینان از اجرای تعهدات آنهاست. این فرایند، گرچه از نظر فنی پیچیده می‌نماید اما معمولاً کارآمد است چون متکی بر غریزه تجاری است.

نقش بانک جهانی

در سال ۱۹۹۵ «بانک جهانی» با مشورت با کشورهای عضو، نمایندگان صنعت نفت جهانی و دیگر منابع مالی، در استراتژی خود برای پرداخت وام به پروژه‌های نفت و گاز تجدیدنظر کرد. استراتژی پیشین باتوجه به تغییرات ۵ یا ۱۰ ساله اخیر، مورد تجدیدنظر قرار گرفت تا بانک بتواند به بهترین شکل ممکن به اعضای خود کمک کند. براساس استراتژی جدید که تأکیدی جدی و ضروری بر کمک به کشورهای در حال توسعه برای کاهش خطرهای پروژه و قادر ساختن دولت‌ها به خدمت به عنوان یک تنظیم‌کننده مؤثر دارد، بانک جهانی از ایجاد بازارهای آزاد و رقابتی حمایت می‌کند؛ و با تأکید بر حفظ سلامت و امنیت محیط، هم به عنوان

جذب‌کننده سرمایه بخش خصوصی و هم به عنوان وام‌دهنده نهایی خدمت می‌کند. برنامه جدید بانک که با همکاری دیگر اعضای «گروه بانک جهانی» - «اتحادیه مالی بین‌المللی (IFC)» و «مؤسسه چند جانبه تضمین سرمایه‌گذاری (MIGA)» - طرح شده، شامل کمک‌های فنی، وام و تضمین‌های زیر است:

● کمک به کشورها برای استقرار چارچوب‌های قانونی و تنظیم‌کننده‌ای که سرمایه‌گذاری خصوصی را آسان کند و کارایی را افزایش دهد.

● کمک به دوباره‌سازی شرکت‌های هیدروکربن عمومی از طریق خصوصی‌سازی و تجاری کردن آنها.

● شناسایی سوخت‌های کارآمدتر و بی‌خطرتر و تشویق استفاده از گاز به جای ذغال و نفت در زمانی که این هم می‌تواند مفیدتر و هم کارآمدتر باشد. همان‌طور که یک مطالعه و بررسی اخیر در هندوستان نشان داده است، دسترسی آزاد به

سوخت‌های مدرن می‌تواند - مستقیم یا غیرمستقیم - به خانواده‌های فقیر برای بالا رفتن از «ردبان انرژی» در جهت دستیابی به سوخت‌های پاک و کارآمدتر برای آشپزی به جای سوخت‌های چوبی و ته‌مسانده‌های کشاورزی کمک کند.

● کمک به دولت‌ها در پاکسازی محیط از تسهیلات موجود نفت و گاز و استقرار استانداردها و مؤسسات گزارش‌دهنده اثرات محیطی پروژه‌های نفت و گاز.

● ایجاد تسهیلات برای پروژه‌های تجاری بین‌المللی (عمدتاً در مورد لوله‌های انتقال گاز، اما علاوه بر آن برای اجرای پروژه‌های مایع کردن گاز طبیعی و کشیدن لوله‌های انتقال نفت). پروژه‌های لوله انتقال گاز به ویژه از حمایت بانک برخوردار خواهند شد، چون اینگونه سرمایه‌گذاری‌ها با برگشت درازمدت، بدون استفاده‌های جایگزین، و بازارهای نامطمئن خارجی، از سوی سرمایه‌گذاران خصوصی پرخطر تلقی می‌شود. شرکت بانک جهانی به عنوان یک تسهیل‌کننده پروژه‌هایی که خیلی پیچیده‌اند و نیاز به مشارکت مستقیم دولت یا یک شرکت دولتی دارند، با ارزش است.

● تأمین مالی سریع طرح‌های توسعه، فرایند و انتقال نفت که اقتصادی می‌باشند و منابع مالی بخش خصوصی را جذب نمی‌کنند.

● دادن تضمین جبران خطرها برای پروژه‌های مهم و از نظر محیطی کاملاً حیاتی. از سپتامبر ۱۹۹۴ به این طرف بانک دو نوع تضمین متفاوت به عنوان راهی برای «اهرمی کردن» سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در پروژه‌های کلیدی پیشنهاد می‌کند: (۱) تضمین خطر محدود شامل عدم مداخله ساختاری دولت در یک پروژه (مثل فروش نیروهای مصرف شده به پروژه، خرید تولیدات تمام شده و یا تأیید سرمایه‌گذاری مربوطه) و (۲) تضمین اعتباری محدود مثل بازپرداخت‌های درازمدت.

سطح وام‌دهی بانک جهانی به بخش نفت و گاز در دو دهه گذشته ضرورتاً در پاسخ به تغییرات وضع در بازار و نیز چرخش در سیاست خود بانک، در نوسان بوده است. پس از بحران نفتی دهه ۱۹۷۰ بانک ایفای یک نقش شاخص در بخش نفت و گاز آغاز کرد و به کشورهای عضو در توسعه منابع انرژی بومی خودشان کمک نمود. وام‌دهی بانک که بدو در کشف و توسعه منابع هیدروکربن متمرکز بود در سال ۱۹۸۳ به یک میلیارد دلار رسید. این گسترش

سریع سبب بروز این نگرانی شد که بانک ممکن است بخش خصوصی را محدود نماید. در نتیجه بانک محدودیت‌هایی در دادن وام برای کشف و تولید نفت قایل گردید. این محدودیت‌ها در ترکیب با این تصور که نیاز به نفت در آینده ضعیف خواهد بود، سبب کاهش زیاد وام (به میزان ۳۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۶) گردید. در سال ۱۹۹۰ بانک از نو در بخش هیدروکربن فعال شد اما این بار تأکید بر تشویق همکاری بخش خصوصی و حمایت از توسعه گاز طبیعی به عنوان جایگزین ذغال و نفت داشت.

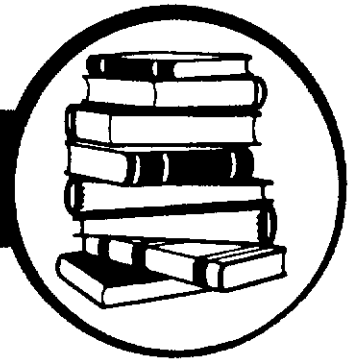
انتظار می‌رود وام‌دهی بانک در بخش نفت و گاز به حدود یک میلیارد دلار در سال در طول دومین نیمه دهه ۱۹۹۰ برسد اما انتظار می‌رود که به جای صنایع بالادستی، اهمیت بیشتری به زیربنا گذاشته شود. نظر بانک نیز این است که اگر وضع زیربنا برای دادن محصول مناسب باشد، بخش خصوصی در پروژه‌های بالادستی سرمایه‌گذاری خواهد کرد. بانک ضمناً تأکید خود را بر کمک‌های فنی بیشتر می‌کند که هدف آن تسهیل توسعه بخش‌ها، خصوصی‌سازی، توسعه بخش خصوصی، و استقرار استانداردهای زیست محیطی و نهادهای ارزیابی محیط زیستی است.

توصیه‌ها

حامیان پروژه‌های نفت و گاز در کشورهای در حال توسعه در حالیکه ساخت مالکیت، امنیت و برنامه‌های مالی خود را طراحی می‌کنند اغلب خود را در فرایندی به ظاهر پایان‌ناپذیر می‌بینند. آنها باید سعی در دستیابی به اهداف عینی داشته باشند - کم‌تر کردن هرچه بیشتر خطر و هزینه‌ها در حالیکه ضریب توفیق و اجرای پروژه را افزایش می‌دهند. در برخورد با خطرهای پروژه، حامیان سعی می‌کنند بازیگران بیشتری را درگیر کنند. یک گرایش قوی برای درگیر کردن شرکای محلی که در بخش هیدروکربن این شرکا معمولاً شرکت‌های ملی نفت و گاز هستند - وجود دارد. برغم اختلاف‌های زیاد میان شرکت‌های دولتی و خصوصی، اخیراً همکاری‌های خلاف انتظاری بین این نهادها برای تأمین مالی پروژه‌ها در کشورهای در حال توسعه دیده می‌شود.

شرکت‌های دولتی که به طور سنتی برای تأمین مالی پروژه‌ها از بودجه دولت یا وام‌های رسمی دولتی استفاده می‌کنند، اخیراً به منابع تجاری مالی مثل وام‌های بانک تجارت، مؤسسات خصوصی و یا فروش

کتابخانه



فرخ امیر فریار

کتاب از کارشناسان برجسته نفت و رئیس مجمع تحقیقات انرژی دانشگاه کمبریج است.

درسهایی از داوریهای نفتی. نوشته دکتر محمدعلی موحد. تهران: دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ۱۳۷۴. ۲۸۰ ص. ۱۲۰۰۰ ریال.

نخستین امتیازنامه نفتی خاورمیانه در ایران امضاء شد، همچنین ایران نخستین کشوری بود که اختلاف آن با شرکتهای بزرگ نفتی به مراجع بین‌المللی کشانده شد. شهادت دعای ایران، اهمیت و حجمشان از هر کشور دیگر بیشتر بوده است. داوریهای نفتی که در این کتاب از آنها سخن رفته است، مهمترین و جنجالی‌ترین کشمکشها و رودرروئیهایی است که در طول قرن حاضر در مناسبات

اقتصادی-سیاسی میان کشورهای در حال توسعه و جهان صنعتی پیش آمده است. نویسنده کتاب از حقوقدانان برجسته و صاحب‌نظر در این زمینه است.

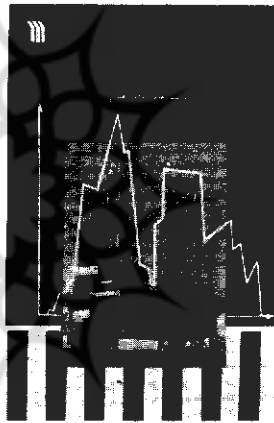
مبانی اقتصادی نفت. نوشته دکتر فیروزه خلعت‌بری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳. ۴۶۹ ص. ۶۵۰۰ ریال. نفت و گاز بزرگترین منبعهای انرژی قابل تجارت جهان است. ۴۷/۶٪ از نفت و ۱۱/۵٪ از گاز تولید شده در جهان، در جریان تجارت انرژی به مصرف‌کننده نهایی می‌رسد. در کتاب حاضر نفت از دیدگاه اقتصادی بررسی شده است. دکتر خلعت‌بری از کارشناسان و صاحب‌نظران ممتاز در این حوزه است.

مسائل سیاسی-اقتصادی نفت ایران. ج ۳. نوشته دکتر ایرج ذوقی. تهران: پازنگ، ۱۳۷۵. ۳۹۴ ص. ۸۵۰۰ ریال. نفت و اهمیت آن؛ تاریخچه امتیازات نفتی در ایران؛ نفت شمال؛ تجدید قرارداد داریسی ۱۹۳۳؛ ملی شدن صنعت نفت ایران؛ استقرار حاکمیت ایران بر منابع نفتی به بحران انرژی ۱۹۷۴-۱۹۷۳ برخی فصلهای

کتابخانه سه بخش دارد نخستین بخش حاوی معرفی کتابهای تازه انتشار یافته در ایران در زمینه نفت است. بخش دوم معرفی پژوهشهای تازه انجام شده در زمینه نفت در کشور است. در بخش سوم مشخصات پایان نامه‌های تحصیلی در حوزه نفت آورده شده است.

۱- کتابها

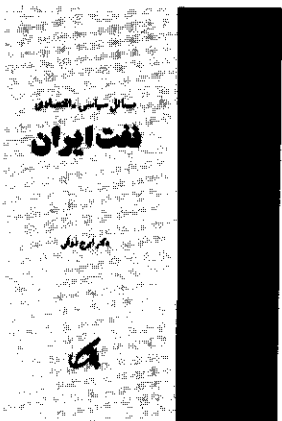
اقتصاد نفت. نوشته دکتر عبدالناصر همتی. تهران: سروش، ۱۳۷۴. ۲۳۸ ص. ۳۴۵۰ ریال. ویژگی عمده کتاب، طرح عاملهای سیاسی مؤثر بر بازار نفت در کنار عاملهای اقتصادی است. عاملهای مؤثر بر قیمت نفت از جنبه عرضه و تقاضا در قالب الگوی تحلیلی قیمت نفت و تخمین آن و نیز ارزیابی نتیجه‌های تخمین در بخش پایانی کتاب تجزیه و تحلیل شده است نویسنده استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
رتال جامع علوم

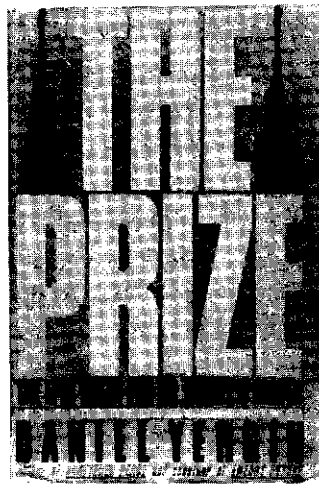
تاریخ جهانی نفت؛ جلد اول از ۱۸۵۹ تا ۱۹۴۵ میلادی نوشته دانیل یرگین. ترجمه غلامحسین صالحیار. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴. ۶۷۷ ص. مصور ۸۰۰۰ ریال.

متن اصلی کتاب در سال ۱۹۹۲ با عنوان THE PRIZE منتشر شده است و با استقبال فراوان خوانندگان روبرو شده است. کتاب تاریخ جامع نفت است و با وجودیکه اثری محققانه است، شیوه نگارش آن به گونه‌ای است که خواننده غیرمتخصص نیز آن را با علاقه می‌خواند. نویسنده



اثر افزایش قیمت نفت بر
ساختار اقتصاد ایران و بیماری
هلندی (کارشناسی ارشد) نوشته
ناصر علی یدالله زاده طبری
دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه
علامه طباطبائی.

جداسازی و شناسایی
هیدروکربورهای آروماتیک چند
هسته ای در برش سنگین
نفت خام ۴۰۰ - ۲۰۰ سی سی با
استفاده از روش استخراج،
کروماتوگرافی ستونی و
کروماتوگرافی مایع با کارآبی بالا
(کارشناسی ارشد) نوشته علیرضا
طریقیان. دانشکده علوم پایه
دانشگاه مازندران.



کتاب است. از نویسنده پیش از
این چند کتاب در زمینه تاریخ
معاصر ایران منتشر شده بود.

۲- پژوهشها

ارتباط سیاستهای قیمت گذاری
نفت اوپک با نوسانات اقتصادی
در کشورهای واردکننده نفت
نوشته مجید احمدیان دانشکده
اقتصاد دانشگاه تهران.
هدف اساسی این پژوهش،
مشخص نمودن ارتباط میان
سیاستهای قیمت گذاری اوپک با
وقوع نوسانات اقتصادی در
کشورهای عمده مصرف کننده و
واردکننده نفت است. مسئولان
تعیین سیاستهای نفتی در این
کشورها استدلال می کنند که
جناح مترقی درون اوپک، با
حمایت از افزایش قیمت نفت
مسئول بروز بحرانهای اقتصادی
است.

بررسی مشکلات حقوقی

استخراج نفت در دریاها. نوشته
عباس تدینی کازرونی. دانشکده
حقوق دانشگاه شیراز.
هدف این پژوهش بررسی و
تعیین حدود دریاها براساس
کنوانسیونها، به خصوص
کنوانسیون ۱۹۸۲ در مورد حقوق
دریاها و محدوده های دریایی (به
طور اعم)، به ویژه در شرایط
برخورد منافع دو یا چند کشور در
تعیین محدوده های دریاست.


تهیه پیش نویس آئین نامه

شعبه های خطوط لوله گاز و
نفت. نوشته محمود حسینی.
موسسه زلزله شناسی.
هدف ارائه پیش نویس

آئین نامه های فنی برای طراحی و
اجرای شبکه های خطهای لوله
نفت و گاز و آب و فاضلاب با
توجه به تأثیرات زلزله به این
شبکه ها، متناسب با شرایط و
امکانات فنی کشور است.

۳- پایان نامه ها

بررسی آثار و پیامدهای بحران
نفتی ۱۹۷۳. (کارشناسی ارشد)
نوشته کامبخش فرهمند.
دانشکده اقتصاد و معارف
اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)



TEMCO
Tehran Energy Management Company

شرکت مدیریت انرژی تهران
(سهامی خاص)

با گروه کارشناسان برجسته انرژی

برگزارکننده:

- دوره های مدیریت انرژی

- ممیزی انرژی صنایع

خیابان ولیعصر روبروی پارک ملت پلاک ۱۴۳۱ - آپارتمان ۱۵
تلفن و فاکس ۲۰۵۳۷۱۰
Address: Vall Asr Ave No.1413 Apt.15
Tel & Fax: 2053710

اخبار



سکوهای نفتی ساخت ایران

قزاقستان کاسپی شلف، بزرگترین کنسوم نفتی قزاقستان ابراز تمایل کرد تا از شرکت ایرانی «صدرا»، که سازنده سکوهای نفتی است، خرید کند. صدرا سال گذشته نخستین سکوی حفاری نفت ایران را برای عملیات حفاری در دریای خزر ساخت.

منابع نفت دریای خزر

روزنامه ماینیچی ژاپن نوشت: میزان ذخایر مشخص شده نفت خام در چاههای دریای خزر حدود ۲۰ میلیارد بشکه است، اما کارشناسان نفتی احتمال می‌دهند که ذخایر آن ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت خام است که بعد از خاورمیانه این منطقه دارای بزرگترین منابع نفتی جهان محسوب می‌شود.

سرمایه گذاری ۴۳ میلیارد دلاری اعراب

به گفته منابع صنعت نفت، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس برای اجرای طرحهای نفت و گاز در دهه آینده ۴۳ میلیارد دلار در نظر گرفته‌اند.

شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس عربستان سعودی، امارات عربی متحده، قطر، کویت، عمان و بحرین بیش از ۵۰ درصد ذخایر نفت و حدود ۲۰ درصد ذخایر گاز جهان را در اختیار دارند.

آلودگی محیط زیست خلیج فارس

در شهریورماه گذشته آلودگی نفتی در سواحل شرق امارات عربی متحده با رسیدن امواج دریا به مناطق خشکی پدیدار شد. به گفته مسئولان حفاظت از محیط‌زیست دریایی این‌گونه آلودگی‌ها از تخلیه ضایعات نفتی کشتی‌ها به وجود می‌آید. باتوجه به اینکه ۴۰ درصد نیازهای نفتی جهان

توسط کشورهای منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود مسأله نشت نفت خام از نفت‌کش‌ها همواره سازمانهای حفظ محیط‌زیست منطقه را نگران کرده است.

افزایش تعداد تأسیسات آب‌شیرین کن در کشورهای حوزه خلیج فارس به صورت یک عامل تهدیدکننده دیگر برای موجودات آبی در آمده است، زیرا املاح به وجود آمده از تصفیه آب که مجدداً به دریا ریخته می‌شود موجب بالارفتن غلظت املاح آب می‌شود.

بکارگیری تورهای مصنوعی ماهیگیری ساخته شده از موادشیمیایی و برخورد این تورها با صخره‌های مرجانی باعث تلف شدن ماهی‌ها و در نتیجه ایجاد تعفن و آلودگی دریا می‌شود.

یک سوم انواع نهنگ‌ها و دولفین‌های جهان در آبهای منطقه زندگی می‌کنند. نهنگ‌آبی که بزرگترین جانور پستاندار روی کره زمین است و ۵ گونه از نهنگ‌های بزرگ موسوم به بیلی و نیز انواع دولفین‌ها از جمله جانوران کمیابی هستند که در آبهای منطقه زیست می‌کنند.

ایران به نخبجوان و ترکیه برق صادر می‌کند

معاون امور برق وزارت نیرو و مدیرعامل شرکت توانیر اعلام کرد سالانه حدود ۲۰۰ میلیون کیلووات ساعت برق به نخبجوان و ۱۲۰ میلیون کیلووات ساعت برق به ترکیه صادر می‌شود. تولید سرانه برق ایران که در شروع برنامه اول توسعه ۹۱۷ هزار کیلووات ساعت بود در پایان اولین برنامه به ۱۳۶۵ هزار کیلووات ساعت رسید و پیش‌بینی می‌شود تا پایان برنامه دوم به ۱۷۵۰ هزار کیلووات ساعت افزایش یابد.

منافع روسیه و ادامه تحریم نفتی عراق

نشریه نفتی پترولیوم آرگوس، چاپ لندن، نوشت: روسیه، به‌رغم مخالفت ظاهری با ادامه تحریم نفتی عراق، مایل به لغو این تحریم نیست.

این نشریه نوشت با تجدید صادرات نفت عراق، بازاریابی برای نفت اورال روسیه در مدیترانه مشکل تر خواهد شد.

در حال حاضر ۴۵ درصد تولید صنعتی روسیه و ۶۰ درصد درآمدهای مالیاتی آن از فعالیت صنعت نفت آن به‌دست می‌آید.

هشدار شرکت نفتی ژاپن

اکیرا ساکورای، معاون رئیس شرکت ملی نفت ژاپن، با اشاره به تنش‌های اخیر میان آمریکا و

عراق، به کشورهای آسیایی توصیه کرد که از وابستگی خود به نفت خاورمیانه بکاهند.

ژاپن ۸۰ درصد از نفت مورد نیاز خود را از خاورمیانه وارد می‌کند. مؤسسه اقتصاد انرژی ژاپن پیش‌بینی کرده‌است که در صورت ادامه وضع فعلی، تا سال ۲۰۱۰ میلادی، ۷۰ درصد از نیاز نفتی قاره آسیا (که تا ۱۰ سال دیگر به ۲۰/۷ بشکه در روز خواهد رسید) از خاورمیانه تأمین خواهد شد.

پیش‌بینی افزایش درآمد ایران

نشریه انگلیسی مید پیش‌بینی کرد که برآثر افزایش ۱۵ درصدی قیمت نفت نسبت به سال پیش، درآمد ارزی ایران احتمالاً به ۲۵ میلیارد دلار (شامل ۲۰ میلیارد دلار از نفت) خواهد رسید و حال آن‌که قبلاً ۱۹ میلیارد دلار برآورد شده بود.

براساس این پیش‌بینی، مازاد تراز بازرگانی ایران نیز از مرز ۱۰ میلیارد دلار بالاتر می‌رود. و با احتساب پرداخت‌های مختلف خارجی، در مجموع ۷/۸ میلیارد دلار مازاد تراز جاری عاید ایران خواهد شد.

مید درآمد ارزی عربستان سعودی را ۵۲ میلیارد دلار (شامل ۴۷ میلیارد دلار درآمد ارزی نفت) تخمین می‌زند و پیش‌بینی می‌کند که امارات و کویت نیز به ترتیب شاهد ۳ و ۲/۵ میلیارد دلار افزایش در درآمد نفتی سالانه خواهند بود.

رقابت ایران و عربستان برای جذب مشتریان نفتی

هفته‌نامه انرژی کامپس چاپ لندن نوشت: با غیبت عراق از بازار نفت، ایران و عربستان برای جذب مشتریان با یکدیگر رقابت می‌کنند. این نشریه می‌نویسد در پی کمبود فعلی نفت در بازار آرامکو، شرکت نفت دولتی عربستان، اخیراً بطور غیرمستقیم به مشتریان نفتی خود اعلام کرده است که می‌تواند سطح عرضه نفت را در صورت نیاز بازار افزایش دهد. و از سوی دیگر ایران نیز مقدار قابل توجهی از نفت خود را اکنون پیش فروش کرده و نسبت به عقد قراردادهای مدت‌دار نفتی جدید در سطحی بالاتر از مقدار کنونی تمایل نشان می‌دهد.

این نشریه نوشت عربستان و ایران هر دو مقادیر زیادی نفت در انبارهای خود ذخیره کرده‌اند.

اخیراً شایعات زیادی مبنی بر آنکه با رونق کنونی بازار احتمال دارد اوپک سقف تولید خود را برای سال ۱۹۹۷ افزایش دهد شنیده می‌شود.



همکاران این شماره

- حسن خسروی زاده - لیسانس مهندسی پالایشگاه.
سمت فعلی: مشاور مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی
تألیفات: مقالات و گزارش‌های متعدد در زمینه امور استراتژیک
انرژی

- علی اصغر عرشی - لیسانس اقتصاد بین‌الملل
سمت فعلی: کارشناس ارشد امور بین‌الملل در وزارت نفت و
مشاور مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی

تألیفات: مقالات متعدد در زمینه‌های اقتصاد نفت
- عبدالصمد عیدی نژاد - لیسانس قضایی - دکتری اقتصاد
سمت فعلی: مشاور حقوقی شرکت ملی نفت
تألیفات: مقالات متعدد در زمینه‌های حقوق و اقتصاد

- مجدالدین غیائی - لیسانس اقتصاد - فوق‌لیسانس توسعه
اقتصادی

سمت فعلی: کارشناس ارشد برنامه‌ریزی انرژی (دفتر امور
انرژی سازمان برنامه و بودجه)

تألیفات: بررسی قوانین صرفه‌جویی انرژی در کشورهای ژاپن و
کره جنوبی؛ امکانات منابع مالی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی؛
پیش‌بینی قیمت نفت خام صادراتی ایران در سالهای برنامه پنج
ساله دوم توسعه

- نرسی قربان - دکتری اقتصاد نفت از دانشگاه لندن
سمت فعلی: عضو انجمن اقتصاد انرژی ایران، مشاور آزاد در
امور انرژی

تألیفات: مقالات متعدد در زمینه‌های نفت و گاز

- بهروز کافی - مهندسی نفت و فوق‌لیسانس مدیریت
بازرگانی

سمت فعلی: کارشناس ارشد آموزش و مدیریت منابع نیروی
انسانی

تألیفات: مقالات متعدد در زمینه‌های آموزش و مدیریت

- علی مشتاقیان - فوق‌لیسانس تکنولوژی نفت از دانشگاه
لندن

سمت فعلی: مدیر فنی در مطالعات جامع ۲۰ ساله گاز طبیعی
کشور، مدیر عامل شرکت مهندسی پراور

تألیفات: مقالات متعدد در زمینه‌های تکنولوژی و اقتصاد

- محمدعلی موحد - دکتری حقوق خصوصی (دانشگاه‌های
تهران، کمبریج، و لندن)

سمت فعلی: مشاور مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی
تألیفات: کتابهای مختصر حقوق مدنی؛ نفت ما و مسائل
حقوقی آن؛ مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام (ترجمه
از انگلیسی)؛ تصحیح و تنقیح سلوک‌الملوک - متنی کهن در
حقوق عمومی اسلام از فضل‌الله روزبهان خنجی

- محمدرضا امیدخواه - دکتری مهندسی شیمی تخصصی
بازیافت انرژی در صنعت.

سمت فعلی: استادیار دانشکده فنی و مهندسی (دانشگاه
تربیت مدرس)، مشاور تحقیق و آموزش، مدیر و رئیس ستاد
مدیریت انرژی (وزارت صنایع)

تألیف و ترجمه: مقالات متعدد در زمینه‌های مربوط به
بازیافت انرژی، آموزش، و صنعت

- ابراهیم باقرزاده - دکتری شیمی آلی کاربردی (گرایش
نفت) از دانشگاه لویی پاستور فرانسه

سمت فعلی: معاون پژوهشی پژوهشگاه صنعت نفت
تألیف و ترجمه: مقالات متعدد در زمینه‌های شیمی نفت در
نشریات علمی داخلی و بین‌المللی

- فریدون برکشلی - دکتری اقتصاد

سمت فعلی: معاون پژوهشی مؤسسه مطالعات بین‌المللی
انرژی

تألیفات: کتاب «نظم نوین اقتصاد جهانی در کشورهای جنوب»؛
مقالات متعدد در زمینه‌های انرژی و اقتصاد در مجلات داخلی و
بین‌المللی

- محمدعلی حقی - دکتری اقتصاد - فوق‌لیسانس آمار -

فوق‌لیسانس اقتصاد بین‌الملل و دیپلم تخصصی مدیریت
سمت فعلی: دبیرکل انجمن مدیران صنایع

تألیف و ترجمه: مقالات متعددی در زمینه‌های اقتصادی و
آمار و تألیف کتاب «ملاحظات اقتصادی در تهیه شاخصهای
قیمت» و ترجمه کتاب «استراتژی توسعه صنعتی در کشورهای
نیمه صنعتی» و کتاب «آمار توصیفی» با همکاری آقایان دکتر
فرهاد مهران و دکتر بهروز آق‌اولی

بازرسی ایتوک ایران

اولین شرکت ایرانی ارائه‌دهنده خدمات NDT Level III در سیستم‌های
ISO 9712 و EN 473 ، PCN ، ASNT در ایران

بازرسی ایتوک ایران ارائه‌دهنده خدمات تخصصی ویژه در زمینه‌های:

- آزمایش‌های غیرمخرب پروژه‌های صنعتی، تأسیسات و سازه‌های دریایی شامل:
پروتکتوری صنعتی، مایع نافذ، ذرات مغناطیسی، آلتراسونیک و جریان ادی
- کنترل کیفیت (QC) و تضمین کیفیت (QA) برای پروژه‌های بزرگ صنعتی
- خدمات مشاوره‌ای در زمینه استقرار سیستم مدیریت کیفیت براساس
استانداردهای سری ISO 9000
- بازرسی فنی، مهندسی مواد و مهندسی جوش
- ارائه خدمات آموزش و صدور گواهینامه‌های معتبر بین‌المللی

 **Iran Itok Inspection Co.**

Quality Assurance, Quality Control, Materials
NDT and Welding Engineering
ISO 9000 Consultancy

ADD: 24 Didgah Alley, Karegar Shomali St,
TEHRAN 14146, IRAN

TEL: + 98 21 653096, + 98 21 8865157

FAX: + 98 21 651809

آدرس: تهران، خیابان کارگر شمالی، کوچه‌ی دیدگاه
پلاک ۲۴ - کد پستی ۱۴۱۴۶

تلفن: ۸۸۶۵۱۵۷ - ۶۵۳۰۹۶ - ۲۱

فکس: ۶۵۱۸۰۹ - ۲۱

اراک، شیراز و اصفهان نیز از الودگی شدید رنج می‌برند.

از زمان پایان جنگ ۸۸-۱۹۸۰، دولت برای بهبود وضع اقتصادی ایران و ارتقاء سطح زندگی تلاش نموده است، و جهت نیل به این هدف ضمن بسیج امکانات و منابع کشور به فواید حاصله از گسترش همکاریهای دوجانبه و چندجانبه بین‌المللی با سازمان عمران و توسعه و سازمانهای غیردولتی و صاحبان صنایع و قوف یافته است.

در این مورد زمینه همکاری میان ایران و سیستم کمکهای عمرانی ملل متحد از جمله یونیدو فراهم شده است. تا اواسط ۱۹۹۴ شمار پروژه‌هایی که با همکاری فنی مشترک با یونیدو در ایران اجرا گردیده به ۱۰۵ مورد رسید. در این هنگام ۱۴ پروژه دیگر نیز در شرف اجرا بود که از جمله آنها تنظیم یک طرح جامع برای توسعه مؤسسات ملی تحقیقات صنعتی و اجرای دو پروژه دیگر جهت تبدیل منابع مصرفی صنایع یخچالسازی و فوم‌سازی از کلروفلور کربن به مواد جایگزین غیرمخرب لایه اوزون بود.

ارزیابیهای انجام شده در مورد بخش تولیدات صنعتی در فصل ۲، تولیدات صنعتی در فصل ۲، با بررسیهای مفصل تری که در مورد شاخه‌ها و صنایع گوناگون این بخش در فصل ۳ ارائه گردیده دنبال می‌شود. به منظور سهولت مراجعه به این ارزیابیها هریک از آنها از الگوی استاندارد معینی پیروی می‌کنند که ابتدا به معرفی منابع اصلی، سپس روند پیشرفتهای اخیر و سرانجام محدودیتها و چشم‌انداز هریک از شاخه‌های بخش تولیدات صنعتی می‌پردازد

دنباله تأمین مالی پروژه‌ها...

سهام در بازار بورس روی آورده‌اند. سرمایه‌گذاران بخش خصوصی اینک در جست و جوی منابع رسمی مالی یا شرکت دولت در پروژه‌های خود هستند- و حتی تا مرز تشکیل شرکت با نهادهای دولتی پیش می‌روند. مالکیت نهادهای دولتی، دسترسی به شمار متعددی از منابع سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کنند. اما، در عمل، بیشتر سرمایه‌گذاران در حمایت از مالکیت کامل دولت تردید می‌کنند. حد و

اندازه مشارکت دولت در پروژه فرق می‌کند و بستگی به نوع پروژه و محیط بازرگانی و داد و ستد کشور دارد. برای پروژه‌های بالادستی نفت و گاز و پالایشگاه‌ها نقش دولت باید حداقل باشد. برای پروژه‌های زیربنایی، نقش بزرگ تری برای دولت معمولاً توجه پذیر است. با ایجاد یک ساخت مناسب مالکیت، سرمایه‌گذاران می‌توانند حمایت مؤسسات چند جانبه‌ای مثل «بانک جهانی» را که اینک فهرستی از ابزار انعطاف پذیرتر نسبت به گذشته را پیشنهاد می‌کند، به دست آورند. گونه‌های متفاوت کمک پیشنهادی از سوی بانک جهانی می‌تواند با بسیج تسهیلات مالی از منابع متعدد ترکیب شود. دولت‌ها می‌توانند با استقرار نظام‌های

روشن مالی و تنظیم‌کننده، سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز را آسان‌تر کنند. در اغلب موارد خطرهای بالقوه یک پروژه می‌تواند با روشن کردن قواعد بازی و اطمینان بخشیدن به سرمایه‌گذاران و وام‌دهندگان پروژه در مورد ثبات سیاست‌ها، کم‌تر شده و بهبود یابند. ممکن است به نفع دولت‌ها باشد که اقدامات کشورهای دیگر را، در زمینه‌های سیستم‌های مالیاتی و انواع دیگر کنترل، مطالعه کنند. این خود زمینه دیگری است که بانک جهانی و نهادهای دیگری که در کشورهای متعدد فعالیت و تجربه دارند، می‌توانند در آن مفید واقع شوند.

● حسین رضوی، یک ایرانی، سرپرست بخش نفت و گاز در اداره صنایع و انرژی «بانک جهانی» است.

انتشارات

مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی

علاقتمندان محترم

مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی وابسته به وزارت نفت در راستای پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی ایران و در جهت غنی ساختن فرهنگ جامعه اولین سری کتب خود را تحت عنوان:

انرژی و عدالت

ترجمه دکتر محمدعلی موحد

انرژی سوخت حیات

ترجمه مهندس رضا سَنَدگل

نظریه بازار و کاربرد آن برای منابع انرژی پایان پذیر

تألیف دکتر مجید احمدیان

و ۲۰ جلد مطالعه طرح بهینه‌سازی تولید و مصرف انرژی، شناخت موانع و امکانات را آماده توزیع دارد.

در صورت تمایل به خرید کتب مذکور خواهشمند است به نشانی: تهران خیابان وحید دستگردی (ظفر) نرسیده به خیابان نفت - پلاک ۱۲۵ کد پستی ۱۹۱۶۷ و یا صندوق پستی ۴۷۵۷-۱۹۳۹۵ مکاتبه و یا با تلفن: ۲۲۵۷۶۳۳ - ۲۲۵۷۶۴۹ تماس حاصل نمایید

روابط عمومی و انتشارات

It is evident that international firms would expect a reasonable rate of return on their investments and might seek additional assurances before committing themselves to the development and export of gas from Iran. If appropriate climate for such investments is created, Iran can look forward to exporting gas to Pakistan and Turkey by the turn of the century, and to India and Europe at a later stage.

In conclusion, I hope that this article will help to initiate and encourage further debates from different circles who are concerned with the development of Iran's gas industry and its role in the gas markets of the next century.

دنباله کاربرد دانش...

میدان قابل اعتبار باشد. در موارد مشابه اطلاعات حاصل از لرزه نگاری سه بعدی نشان داده است که هر بخشی از میدان متناسب با شرایط پتروفیزیکی (شکستگیها، تخلخل، تراوایی، اشباع، ...) می تواند با نواحی همجوار و نزدیک، بسیار متفاوت باشد.

برای مثالی دیگر می توان میدان نفتی مسجد سلیمان را عنوان کرد. این میدان یا مقدار ۶۵۸۰ میلیون بشکه نفت در جا، ذخیره اولیه مورد انتظار آن حدود ۱۳۰ میلیون بشکه (ضریب بازیافت اولیه ۱۷/۲ درصد) برآورده شده که تا پایان سال ۱۳۷۳ میزان ۱۱۲۰ میلیون بشکه تولید گردیده است. بدینصورت در حالیکه هنوز ۵۴۵۰ میلیون بشکه در این میدان باقی مانده است بعنوان میدان متروکه قلمداد خواهد شد. بدون شک این نحوه عملکرد و اینگونه ارزیابی و جمع بندی نهائی برای چنین میدانی در صنعت نفت جهانی منحصربفرد خواهد بود زیرا که دانش امروزی روشهای متفاوتی جهت هرچه بهره گیری بیشتر از نفت باقیمانده در این مخزن ارائه داده است.

خلاصه آنکه اذعان داریم اطلاعات ما درباره مخازن کشورمان بسیار محدود بوده و براساس همین اطلاعات ناقص برنامه های تولید و بهره برداری را طراحی و اجرا می کنیم. دانش و تکنولوژی امروزی افزایش ضریب بازیافت این میادین را تا حدود ۵۰ درصد کاملاً عملی ساخته است.

۲. منظور رودخانه ولگا است که ترکها آن را ایتل (و یا به صورت صحیحتر آن آتل) می خوانند. پایتخت خزران هم که در کناره غربی ولگا بنا شده بوده همین نام خوانده می شد.
۳. کاسپ نام مردمان بومی است که پیش از مهاجرت آریاییها (در حدود یکهزار سال پیش از میلاد) در این نواحی زندگی می کردند.
۴. به موجب ماده ۲ قرارداد مینسک مورخ ۸ دسامبر ۱۹۹۱ کشورهای مستقل مشترک المنافع ملزم شده اند که تعهدات بین المللی حاصل از عهدنامه ها و قراردادهای منعقد شده توسط اتحاد شوروی سابق را به موقع اجرا بگذارند.

5. Alexander Khodakov: "The Legal Framework for Regional Co- Operation in the Caspian Sea Region Labyrinth Central Asia Quarterly Summer 1995.

6. H.E. Vyacheslav Gizzatov; "The Legal Status of the Caspian Sea" Labyrinth, Central Asia, Quarterly, Summer 1995.

7. fuit juridique

8. act juridique

9. Case Concerning the land, Island and Maritime Frontier Dispute (El Salvador/ Honduras: Nicaragua intervening) 1992 ICJ.

10. El Salvador V. Nicaragua (decision of the Central American Court of Justice.) 11 AjiI (1917) cited by O'Connell in the International Law of the Sea Vol. 1, p. 436.

دنباله اوپک...

با توجه به چنین واقعیت هایی به نظر می رسد اوپک کماکان دارای اهمیت و اعتباری است که هر چند در هاله نقطه ضعفهای تصمیم گیری و اشتباهات مکرر شفافیت خود را از دست داده است، لیکن با درایت و دوراندیشی می توان این بنای آسیب دیده را نوسازی کرد و در پناه آن وضعیت اقتصادی کشورهای عضو را سامان بخشید.

منابع

1. INT'L Energy Agency
۲. اکنون کشورهای عراق و لیبی و ایران با فشارها و تحریم آمریکا و تا حدی انگلیس مواجه هستند و نیجریه نیز در سالهای اخیر در چند نوبت تهدید به تحریم نفتی شده است و بدیهی است لااقل بخش اول تحریمهای یاد شده با تأیید و همکاری کشورهای عضو اوپک خلیج فارس بویژه عربستان و کویت همراه بوده است.
۳. اشاره به مکانیزم خودکار عرضه و تقاضا که آدم اسمیت اقتصاددان معروف انگلیسی از آن به عنوان «دست نامرئی» یاد نموده است.
4. Gatt: General Agreement on Trade and Tariffs

مذاکره و تبادل نظر توأم با حسن نیت و حسن همکاری و مشارکت فیصله یابد و ما در ایران به سهم خود اطمینان داریم که این اختلاف نظر هم هرچه زودتر به راه حلی عادلانه و عادلانه منتهی خواهد شد و هرگونه اشکالی برای تشریک مساعی و جلب سرمایه های بین المللی در جهت بهره جویی از ذخایر ثروت این دریا به نفع کلیه ملل ساحلی آن از میان بر خواهد خاست.

۲۵ مسائل اختصاصی و فرعی

آنچه در این مقاله مورد بحث قرار دادیم مسائل و مشکلاتی است که مشترک در میان کلیه کشورهای ساحلی خزر و مورد توجه همه آنها می باشد. البته برخی مسائل دیگر نیز وجود دارد که مورد علاقه خاص بعضی از این کشورهاست ولی کشورهای دیگر ممکن است علاقه ای چندان به درگیر شدن در آن مسائل را نداشته باشند به عنوان مثال از مسئله کانالهای ولگا- دن و ولگا- بالتیک نام برد که مورد علاقه خاص قزاقستان است این کانالها در قلمرو خاک روسیه واقع شده ولی قزاقستان معتقد است که استفاده از آنها نباید به روسیه تنها اختصاص یابد زیرا که از نظر قزاقستان رودخانه آختوپا که از خاک این کشور جاری است و به ولگا می پیوندد در ایجاد سیستم راه آبی ولگا نقش اساسی دارد یعنی راه آبی مزبور بدون وجود رودخانه آختوپا موجودیت پیدا نمی کند. از سوی دیگر قزاقستان معتقد است که ایجاد کانالهای مورد بحث در زمان دولت اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته که جمهوریهای عضو در آن مشارکت داشته و سهمی از هزینه را برعهده گرفته اند لذا استفاده از این کانالها را نمی توان مختص به یک دولت تنها دانست. ما در اینجا درصدد ارزیابی حقوقی دلایل قزاقستان نیستیم و این مسئله را تنها به عنوان مثال آوردیم و بر آنیم که این قبیل مسائل باید در میان دو یا چند دولتی که مستقیماً در آنها ذینفع می باشند مورد بحث قرار گیرد و ملاحظاتی فرعی حتی الامکان از اصل موضوع تفکیک گردد:

۱. برای اطلاع درباره قوم خزر مراجعه شود به

D. M. Dunlop; "The History of Jewish Khazars" Princeton University Press 1959.

و نیز کتاب

Arthrs Koestler; "The thirteenth Tribe"

و ترجمه فارسی این کتاب تحت عنوان «خزران»

ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی،

تهران.